

عقیده
امامان چہارگانہ اہل سنت

تألیف:

محمد بن عبدالرمن الفمیس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه مؤلف:

ان الحمد لله، نحمده و نستعينه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له و من يضلل فلا هادي له و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، أما بعد:

فإن أصدق الحديث كتاب الله و خير الهدى هدى محمد (ص) و شر الأمور محدثاتها و كل محدثة بدعة و كل بدعة ضلالة و كل ضلالة في النار. ثم بعد:

(ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید آن گونه که شایسته ترسیدن است و فقط در حال مسلمانی بمیرید) (آل عمران/۱۰۲).

(ای انسانها از خدایی بترسید که شما را از یک تن آفرید، و از آن جفتش (همسرش) را آفرید و از آن دو مردان و زنان زیادی را پراکنده گرداند و از خدایی بترسید که به آن و رحمها درخواست کرده می‌شوید، حقیقتاً خداوند بر شما نگهبان است) (نساء/۱).

(ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و سخن راست و درست بگوئید، تا خداوند کردارتان را برایتان شایسته گرداند و گناهانتان را ببامرزد و هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند، حقیقتاً به رستگاری عظیمی، رسیده است) (احزاب/۷۰-۷۱).

بحث مفصل و دامنه داری را در مورد اصول دین - اعتقادات - نزد ابوحنیفه (رح) به عنوان پایان نامه دکترا آغاز کردم که مقدمه آن شامل خلاصه ای از اعتقادات ائمه سه گانه - مالک، شافعی و احمد - بود ولی بعضی از بزرگواران و اساتید از من خواستند تا اعتقادات هر یک از این ائمه سه گانه دیگر را نیز به صورت جداگانه و مفصل، برای کامل شدن اعتقادات ائمه اربعه، همراه بحثم بیاورم.

من نیز به مقدمه بحثم، خلاصه ای از آنچه را که به عنوان اعتقاد امام ابوحنیفه در مورد توحید، قضا و قدر، ایمان، صحابه و موضع گیری ایشان در قبال کلام به صورت مفصل و مشروح ذکر کرده بودم، اضافه نمودم تا اعتقاد امام ابوحنیفه را کمی خلاصه تر کرده و بتوانم اعتقادات سایر ائمه سه گانه دیگر را بیان کنم.

از خداوند خواهان و خواستارم تا این عمل را خالصانه مورد قبول درگاهش قرار دهد و همگی ما را بر راه قرآن و سیر بر سنت پیامبرش (ص) موفق گرداند و خداوند در پشت اهداف و نیتها قرار دارد و آنها را می داند. او برای ما کافی و بهترین وکیل است.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

محمد بن عبدالرحمن الخمیس

فصل اول: عقاید ائمه چهارگانه در مورد مسائل مربوط به اصول دین -

اعتقادات - به غیر از مسئله ایمان یکسان است.

اعتقادات ائمه چهارگانه - ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد - همان عقیده ای است که قرآن و سنت آن را بیان کرده‌اند و صحابه و پیروان حقیقی آنها بر آن اقرار داشته‌اند و بین این امامان - حمد و ستایش برای خداست - هیچ گونه اختلافی در اصول دین وجود ندارد، بلکه آنها نسبت به ایمان به صفات خداوند، کلام خدا بودن قرآن، غیر مخلوق بودن آن و لازمه ایمان، که تصدیق قلب و زبان است اتفاق نظر داشتند و اهل کلام مثل جهمیه و امثال آنها را که از فلسفه یونان و مذاهب کلامی تاثیر گرفته بودند، انکار می‌کردند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رح) می‌گوید: (... و از جمله رحمت‌های الهی نسبت به بندگان، وجود پیشوایانی مثل ائمه چهارگانه و امثال آنها است که در میان امت دارای صداقت در گفتارند آنها سخنان اهل کلام مثل جهمیه را، درباره قرآن و ایمان و صفات خداوند، انکار می‌کردند و آنها بر آنچه که علمای سلف به آن معتقد بودند، مثل اینکه خداوند در آخرت دیده می‌شود و قرآن کلام خداوند است و مخلوق نیست و لازمه ایمان، تصدیق قلب و زبان است، اتفاق نظر داشتند.^۱

و باز در ادامه می‌فرماید: (امامان مشهور همگی، صفات خداوند متعال را قبول دارند و می‌گویند: قرآن کلام خداست و مخلوق نیست، و خداوند در آخرت دیده می‌شود و این عقیده صحابه و پیروان واقعی آنها مثل اهل بیت و امثال آنها و عقیده امامان پیروی شده، مثل مالک بن انس، سفیان ثوری، لیث بن سعد، ابوحنیفه، شافعی و احمد است...)^۲.

از شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد عقاید امام شافعی سوال شد و ایشان این طور جواب داد:

^۱ - الایمان / ص ۳۵۰-۳۵۱.

^۲ - منهاج السنة، ۱۰۶/۲.

(عقاید شافعی (رض) و عقاید پیشوایان امت مثل مالک، ثوری، اوزاعی، ابن مبارک، احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه همان اعتقاد بزرگان پیروی شونده‌ای مثل فضیل بن عیاض، ابی سلیمان دارانی، سهل بن عبدالله تستری و امثال آنها است. بین این امامان و امثال آنها هیچ گونه اختلافی در اصول دین وجود ندارد، و همچنین ابوحنیفه (رح)، عقاید ثابت شده از او در مورد توحید، قدر و امثال اینها موافق و مطابق است با اعتقادات این امامان و آنچه که صحابه و پیروان واقعی آنها و آنچه که قرآن و سنت درباره آن سخن گفته‌اند).^۱

و این همان چیزی است که علامه صدیق حسن خان آن را برگزیده، از آن حیث که گفته: (مذهب ما مذهب سلف، اثبات صفات برای خداوند، بدون تشبیه کردن آنها و منزله دانستن خداوند از نقایص و معایب بدون تعطیل کردن صفاتش می‌باشد، و این مذهب پیشوایان اسلامی مثل مالک، شافعی، ثوری، ابن مبارک امام احمد و امثال آنها است. بین این امامان اختلافی در اصول دین وجود ندارد، و همچنین ابوحنیفه (رح)، عقاید ثابت شده از او موافق و مطابق است با اعتقادات این امامان و آنچه که قرآن و سنت درباره آن سخن گفته‌اند (...).^۲

و این گفتاری که می‌آید، قسمتی از آراء و نظرات امامان چهارگانه پیروی شده - ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد - است نسبت به آنچه در مسائل مربوط به اصول دین به آن معتقدند همراه بیان و شرح موضع آنها در مقابل علم کلام و متکلمین.

^۱ - مجموع الفتاوی، ۲۵۶/۵.

^۲ - قطف الثمر، ص ۴۷-۴۸.

فصل دوم: عقیده امام ابوحنیفه

أ- عقیده امام ابوحنیفه درباره توحید:

اولاً: عقیده ایشان درباره یکتاپرستی خداوند و شیوه توسل شرعی و درست و باطل بودن توسل غیر شرعی و نادرست.

۱- ابوحنیفه می‌گوید: (برای هیچ شخصی جایز نیست که برای خواستن از خداوند به غیر خدا توسل جوید، بلکه باید از ذات اقدس الهی بخواهد و دعایی که به آن اجازه داده شده و انسان به انجام آن مأمور گردیده این دعایی است که از این فرموده خداوند استنباط می‌شود: (و بهترین و زیباترین نامها فقط شایسته خداوند است، پس به این نامها او را بخوانید و از کسانی که در نامهای خدا دچار انحراف و سرگردانی می‌شوند، دوری کنید و آنها را ترک نمایید، به زودی سزا و کیفر اعمالشان را خواهند دید...) ^۱ (اعراف/۱۸۰)

۲- ابوحنیفه می‌گوید: (مکروه است شخص دعا کننده بگوید، خدایا از تو خواهان و خواستارم به حقانیت فلان شخص یا به حقانیت پیامبران و فرستادگانت یا به حق خانه کعبه یا به حق مشعر الحرام). ^۲

۳- ابوحنیفه می‌گوید: (برای هیچ شخصی جایز نیست که برای خواستن از خداوند به غیر خدا توسل جوید، بلکه باید از ذات الهی بخواهد و به او توسل کند، و مکروه می‌دانم، اگر شخص

^۱ - الدر المختار مع حاشیة رد المختار، ۳۹۶/۶-۳۹۷.

^۲ - شرح العقيدة الطحاوية ص ۲۳۴، اتحاف السادة المتقين ۲/۲۸۵، شرح الفقه الاكبر للقاری، ص ۱۹۸.

بگوید، خدایا از تو خواستارم به جایگاههای عزت در عرش^۱ یا به حق مخلوقات^۲.

ثانیاً: عقیده ایشان در مورد اثبات صفات خداوند و ردشان بر جهیمیه:

۴- ابوحنیفه می‌گوید: (خداوند به صفات مخلوقات توصیف نمی‌شود و غضب و رضایتش دو صفت از مجموعه صفاتش هستند که دارای کیفیت نیستند و این فرموده اهل سنت و جماعت است، خداوند خشمگین و غضبناک و راضی می‌شود ولی نباید گفت: خشم و غضب، عقوبتش است و رضایتش پاداش و رحمتش است. و خداوند را آن گونه که خودش را وصف کرده توصیف می‌کنیم، یکتای بی نیازی که نزاده و نه زائیده شده و هیچ همتایی برای او نیست، زنده قادر، شنوای بینا و دانا، دست خدا بالای همه دستها است، دستش مثل دست مخلوقاتش و صورتش مثل صورت مخلوقاتش نیست.^۳

۵- ابوحنیفه می‌گوید: (و خدا دارای دست، صورت و جان است، همچنان که خداوند متعال در قرآن آنها را ذکر کرده، و هر آنچه را از صورت و دست و جان خداوند در قرآن آورده، برای خداوند صفاتی هستند که دارای کیفیت - چگونگی - نیستند و نباید گفت: دستش، به معنای

۱ - امام ابوحنیفه و محمد بن حسن مکروه می‌دانند که انسان در دعایش بگوید: «اللهم إني أسألك بمقعد العز من عرشك» چون نصی که به آن اذن داده باشد وجود ندارد. ولی ابویوسف به خاطر آگاه بودنش بر وجود نصی از سنت در این مورد آن را جایز می‌داند و آن این است که پیامبر (ص) در دعایش می‌فرمود: «اللهم إني أسألك بمعاهد العز من عرشك و منتهی الرحمة من کتابك»... این حدیث را بیهقی در کتاب الدعوات الکبیره کما فی البیانه ۳۸۲/۹ تخریج نموده است، نصب الرايه، ۲۷۲/۴ و در اسنادش سه جرح وجود دارد:

۱- داوود بن ابی عاصم آن را از ابن مسعود نشنیده است.

۲- عبدالملک بن جریح مدلس است و روایتش مرسل است.

۳- عمر بن هارون متهم به کذب است و به همین خاطر ابن جوزی در النباية ۳۸۲/۹ می‌گوید: (این حدیث بدون شک موضوع است و

اسنادش همان طور که می‌بینی محیط است.

تهذیب التهذیب ۱۸۹/۳، ۴۰۵/۶، ۵۰۱/۷ و تقریب التهذیب ۵۰۲/۱.

۲- التوسل و الوسيله، ص ۸۲، شرح الفقه الأكبر ص ۱۹۸.

۳- الفقه الأيسر ص ۵۶.

قدرتش یا نعمتش است، چون این شیوه باعث باطل انگاشتن صفتش است و این گفته قدریها و معتزلیهاست).^۱

۶- ابوحنیفه می‌گوید: (برای هیچ شخصی جایز نیست در مورد ذات الهی چیزی بگوید، بلکه باید خداوند را آن گونه که خودش را وصف کرده، توصیف کند و در مورد خداوند بر پایه عقلش چیزی نگوید خداوند پاک و منزّه و خالق جهانیان بلند مرتبه است).^۲

۷- زمانی که از ابوحنیفه در مورد نازل شدن خدا به آسمان اول سؤال شد، گفت: (نازل می‌شود ولی دارای کیفیت نیست).^۳

۸- ابوحنیفه می‌گوید: (و خداوند بلند مرتبه رو به بالا خوانده می‌شود نه از پائین، چون پائین بودن از جمله اوصاف خالق و معبود نیست).^۴

۹- ابوحنیفه می‌گوید: (و خداوند خشمگین و راضی می‌شود و نباید گفت: خشمش، عقوبتش است و رضایتش پاداش و رحمتش است).^۵

۱۰- ابوحنیفه می‌گوید: (خداوند شبیه هیچ چیزی از مخلوقاتش نیست، و هیچ یک از مخلوقاتش نیز شبیه او نیستند و همواره دارای این اسماء و صفاتش است).^۶

۱۱- ابوحنیفه می‌گوید: (و صفات خداوند بر خلاف صفات مخلوقاتش است، می‌داند اما نه مثل دانستن ما، قادر است اما نه مثل قادر بودن ما، می‌بیند اما نه مثل دیدن ما، می‌شنود اما نه مثل

۱ - الفقه الأكبر ص ۳۰۲.

۲ - شرح العقيدة الطحاوية ۲/۴۲۷ - جلاء العينين ص ۳۶۸.

۳ - عقيدة السلف اصحاب الحديث ص ۴۲، بیهقی، الاسماء و الصفات، ص ۴۵۶، شرح العقيدة الطحاوية ص ۲۴۵، تخریج ألبانی - قاری، شرح

الفقه الأكبر، ص ۶۰.

۴ - الفقه الايسط ص ۵۱.

۵ - الفقه الايسط ص ۵۶.

۶ - الفقه الأكبر ص ۳۰۱.

شنیدن ما، سخن می‌گوید اما نه مثل سخن گفتن ما).^۱

۱۲- ابوحنیفه می‌گوید: (خداوند بلند مرتبه به صفات مخلوقات توصیف و تشبیه نمی‌شود).^۲

۱۳- ابوحنیفه می‌گوید: (هر کس خداوند را به شکلی از اشکال بشری توصیف کند، حقیقتاً کافر است).^۳

۱۴- ابوحنیفه می‌گوید: (و صفات خداوند ذاتی و افعالی هستند، صفات ذاتی مثل: زنده بودن، قادر بودن، عالم بودن، ناطق بودن، شنوا بودن، بینا بودن و اراده داشتن. صفات فعلی مثل: خلق کردن، رزق و روزی دادن، آفریدن، بوجود آوردن، ساختن و امثال اینها، و خداوند همواره دارای این اسماء و صفات است).^۴

۱۵- ابوحنیفه می‌گوید: (و خداوند همیشه با فعلش، انجام دهنده است و فعل خدا صفتی همیشگی می‌باشد، و خداوند متعال انجام دهنده است و انجام دادن صفتی همیشگی می‌باشد و مورد فعل واقع شده مخلوق است و فعل خداوند متعال مخلوق نیست).^۵

۱۶- ابوحنیفه می‌گوید: (کسی که بگوید نمی‌دانم خدایم در آسمان است یا در زمین، حقیقتاً کافر است و همچنین اگر شخصی بگوید، خداوند بر عرش است و نمی‌دانم عرش در آسمان است یا در زمین حقیقتاً کافر است).^۶

۱۷- و زنی از ابوحنیفه در مورد اینکه خدایی که تو می‌پرستی کجاست؟ سؤال کرد و ابوحنیفه در جوابش گفت: (خداوند پاک و منزّه و بلند مرتبه در آسمان قرار دارد نه در زمین)، مردی از

^۱ - الفقه الاکبر ص ۳۰۲.

^۲ - الفقه الابسٹ ص ۵۶.

^۳ - العقیدة الطحاویة، به تعلیق البانی ص ۵۲.

^۴ - الفقه الاکبر، ۳۰۱.

^۵ - الفقه الاکبر، ۳۰۱.

^۶ - الفقه الابسٹ، ۴۶ - ابن تیمیہ، مجموع الفتاوی ۴۸/۵ - ابن قیم، اجتماع الجیوش الاسلامیہ، ۱۳۹ - ذہبی، العلو، ۱۰۱-۱۰۲، ابن قدامہ،

العلو، ص ۱۱۶، ابن ابی العز، شرح الطحاویة، ص ۳۰۱.

ابوحنیفه پرسید: آیا این فرموده خدا ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ (حدید/۴) را دیده ای، ابوحنیفه گفت: این مثل همان چیزی است که تو برای مردی نامه می نویسی و در آن می گویی من با تو هستم و در حالی که تو از او دور و غائب هستی).^۱

۱۸- ابوحنیفه می فرماید: (دست خدا بالای دستهاست مثل دستهای مخلوقاتش نیست).^۲

۱۹- ابوحنیفه می فرماید: (خداوند پاک و منزّه و بلند مرتبه در آسمان قرار دارد نه در زمین، مردی به ابوحنیفه گفت: آیا فرموده خدا ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ (حدید/۴) را دیده ای، ابوحنیفه گفت: این مثل همان چیزی است که تو برای مردی نامه ای می نویسی و در آن می گویی، من با تو هستم و در حالیکه تو از او دور و غائب هستی).^۳

۲۰- ابوحنیفه می فرماید: (حقیقتاً خداوند سخن می گوید و امکان ندارد موسی (ع) سخن گفته باشد).^۴

۲۱- ابوحنیفه می فرماید: (و خداوند با سخنش، سخنگوست و سخن گفتن صفتی همیشگی است).^۵

۲۲- ابوحنیفه می فرماید: (و خداوند سخن می گوید ولی نه مثل سخن گفتن ما).^۶

۲۳- ابوحنیفه می فرماید: (و موسی (ع) سخن خداوند متعال را شنید، همچنانکه خداوند می فرماید: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ (نساء/۱۶۴): (و خداوند حقیقتاً با موسی آن گونه که شایسته سخن گفتن است، سخن گفت).^۷

۱- الاسماء و الصفات، ص ۴۲۹.

۲- الفقه الاوسط، ص ۵۶.

۳- الاسماء و الصفات، ۱۷۰/.

۴- الفقه الأكبر، ص ۳۰۲.

۵- الفقه الاکبر، ص ۳۰۱.

۶- الفقه الاکبر، ص ۳۰۲.

۷- الفقه الاکبر، ص ۳۰۲.

- ۲۴- ابوحنیفه می‌فرماید: (و قرآن سخن خداوند است در کتابها نوشته و در دلها نگهداری و بر زبانها تلاوت و بر پیامبر (ص) نازل شده است).^۱
- ۲۵- ابوحنیفه می‌فرماید: (و قرآن مخلوق نیست).^۲
- ب- عقیده امام ابوحنیفه در مورد قضا و قدر:
- ۱- مردی پیش امام ابوحنیفه آمد و در مورد قدر با او مناظره و مناقشه کرد، ابوحنیفه به او گفت: (آیا می‌دانی که نگاه کننده به قدر مثل نگاه کننده به سرچشمه آفتاب است، هر زمان که نگاهش بیشتر ادامه می‌یابد بر حیرتش افزوده می‌شود).^۳
- ۲- امام ابوحنیفه می‌گوید: (و خداوند بلند مرتبه در عدم قبل از بوجود آمدن اشیاء عالم و آگاه به اشیاء بود).^۴
- ۳- امام ابوحنیفه می‌گوید: (خداوند متعال می‌داند عدم را در حالت نبودش، عدم است، و می‌داند که اگر عدم به وجود بیاید چگونه است، و خداوند متعال می‌داند که موجود در حالت وجودیش، موجود است و می‌داند که اگر موجود نابود شود، نابودیش چگونه است).^۵
- ۴- امام ابوحنیفه می‌گوید: (و قدر خداوند و تقدیراتش در لوح المحفوظ است).^۶
- ۵- امام ابوحنیفه می‌گوید: (و اقرار می‌کنیم به اینکه خداوند متعال به قلم دستور داد که بنویسد، قلم گفت: ای خالقا چه چیزی را بنویسم؟ خداوند متعال فرمود: آنچه را که تا روز قیامت موجود می‌شود بنویس. ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ﴿٥٢﴾ وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَطَرٌّ ﴿٥٣﴾﴾

۱ - الفقه الاکبر، ص ۳۰۱.

۲ - الفقه الاکبر، ص ۳۰۱.

۳ - فلائذ عقود العقیان (ق - ۷۷ - ب).

۴ - الفقه الاکبر، ص ۳۰۲، ۳۰۳.

۵ - الفقه الاکبر، ص ۳۰۲-۳۰۳.

۶ - الفقه الاکبر، ص ۳۰۲.

(قمر/۵۲-۵۳) (هر عملی که انجام داده‌اند در نامه اعمالشان است و تمام امورات کوچک و بزرگ نوشته شده).^۱

۶- امام ابوحنیفه می‌گوید: (هیچ چیزی در دنیا و آخرت روی نمی‌دهد مگر به اراده و خواست خداوند).^۲

۷- امام ابوحنیفه می‌گوید: (خداوند اشیاء را از یک چیز نیافریده است).^۳

۸- امام ابوحنیفه می‌گوید: (خداوند متعال قبل از اینکه خلق کند، خالق بوده است).^۴

۹- امام ابوحنیفه می‌گوید: (اقرار می‌کنیم به اینکه بنده با اعمال، گفتار و شناختش، مخلوق است، پس وقتی که فاعل مخلوق است اعمالش به طریق اولی مخلوق هستند).^۵

۱۰- امام ابوحنیفه می‌گوید: (تمامی اعمال بندگان از حرکت کردن و ساکن ماندن جزو دستاوردهای اوست و خداوند متعال خالق آنهاست و تمامی آنها به اراده، خواست، علم، قضا و قدر خداوند بستگی دارد).^۶

۱۱- امام ابوحنیفه می‌گوید: (و تمامی اعمال بندگان از حرکت کردن و ساکن ماندن به طور حقیقی جزو دستاوردهای اوست و خداوند متعال خالق آنهاست و تمامی آنها به اراده، خواست، علم، قضا و قدر بستگی دارد و همه عبادات به سبب دستور، محبت، رضایت، علم، اراده، قضا و قدر خداوند متعال واجب شده‌اند و کلیه گناهان به علم قضا، قدر و اراده خداوند نهی شده‌اند نه به محبت، رضایت و دستور خداوند متعال).^۷

^۱ - الوصیة مع شرحها، ص ۲۱.

^۲ - الفقه الاکبر، ص ۳۰۲.

^۳ - الفقه الاکبر، ص ۳۰۲.

^۴ - الفقه الاکبر، ص ۳۰۴.

^۵ - الوصیة مع شرحها، ص ۱۴.

^۶ - الفقه الاکبر، ص ۳۰۳.

^۷ - الفقه الاکبر، ص ۳۰۳.

۱۲- امام ابوحنیفه می‌گوید: (خداوند انسانها را سالم از کفر و ایمان آفرید^۱ و سپس آنها را مورد خطاب قرار داد و به آنها امر و نهی کرد، پس شخص با عمل نکردن به حق و نپذیرفتن، انکار و رد کردن حق کافر شد و این شکستی بوده که از طرف خداوند برای او تقدیر شده و شخص با عمل کردن به حق و اقرار و تصدیق کردن به حق ایمان آورد به سبب توفیق الهی و یاری که از طرف خداوند برای او مقدر شده بود).^۲

۱۳- امام ابوحنیفه می‌گوید: (و خداوند نسل آدم را از پشتش به شکل ارواح خارج کرد و آنها را عاقل گرداند، سپس آنها را مورد خطاب قرار داد و آنها را به ایمان آوردن امر کرد و از کفر نهی نمود، پس آنها نیز به خالق بودن خداوند اقرار کردند و این اقرار آنها به عنوان ایمان محسوب شد و آنها بر این فطرت خداشناسی خلق شدند و هر کس کافر شد، بعد از این میثاق کافر شد و پیمانش را تبدیل و تغییر داد و کسی که ایمان آورد و تصدیق کرد حقیقتاً بر این میثاق ثابت ماند و بر آن سیر کرد).^۳

۱۴- امام ابوحنیفه می‌گوید: (و او کسی است که اشیاء را تقدیر کرده و آنها را به سرانجام می‌رساند و نه در دنیا و نه در آخرت هیچ چیزی روی نمی‌دهد مگر به خواست اراده، علم، قضا و قدر او و در لوح المحفوظ آن را نوشته است).^۴

۱۵- امام ابوحنیفه می‌گوید: (خداوند هیچ یک از مخلوقاتش را بر کفر کردن یا ایمان آوردن مجبور نمی‌کند، و آنها را به صورت اشخاص مستقلی آفریده که ایمان و کفر از افعال بندگان ناشی می‌شود و خداوند متعال می‌داند که چه کسی در حالی که کفر کرده، کافر می‌شود، و اگر

^۱ - بهتر است گفته شود: خداوند متعال انسانها را بر فطرت اسلام آفرید همچنان که ابوحنیفه در قول دیگری به همین اشاره کرده است.

^۲ - الفقه الاکبر، ۳۰۲-۳۰۳.

^۳ - الفقه الاکبر، ص ۳۰۲.

^۴ - الفقه الاکبر، ص ۳۰۲.

بعد از این کفرش ایمان آورد و خداوند بداند که او ایمان آورده او را دوست دارد، بدون آنکه علم خداوند تغییر پیدا کند.^۱

ج) عقیده امام ابوحنیفه در مورد ایمان:

۱- امام ابوحنیفه می‌گوید: (ایمان، اقرار و تصدیق است).^۲

۲- امام ابوحنیفه می‌گوید: (ایمان، اقرار زبانی و تصدیق قلبی است و اقرار به تنهایی ایمان محسوب نمی‌شود).^۳ و امام طحاوی از ابوحنیفه و دو شاگردش این را نقل کرده است.^۴

۳- امام ابوحنیفه می‌گوید: (و ایمان، زیاد و کم نمی‌شود).^۵

می‌گوییم - مؤلف کتاب - عقیده ابوحنیفه در مورد عدم زیاد شدن ایمان و تعریف آن که تصدیق قلبی و اقرار زبانی است و عمل خارج از حقیقت ایمان است. برخلاف عقیده سایر ائمه اسلام مثل: مالک، شافعی، احمد، اسحاق، بخاری و امثال آنهاست و حق هم با آنهاست. و عقیده ابوحنیفه دور از صواب و حقیقت است ولی او با وجود این پاداش داده می‌شود چون اجتهاد کرده است.

و ابن عبدالبر و ابن ابی الغر الحنفی می‌گویند: نمی‌دانند که آیا ابوحنیفه از این اعتقاداتش برگشته است یا نه؟ والله اعلم.^۶

د) عقیده امام ابوحنیفه در مورد صحابه:

۱- امام ابوحنیفه می‌گوید: (و در مورد هر یک از یاران رسول خدا (ص) به خیر و صواب صحبت می‌کنیم).^۷

^۱ - الفقه الاکبر، ص ۳۰۳.

^۲ - الفقه الاکبر، ص ۳۰۴.

^۳ - الوصیة مع شرحها، ص ۲.

^۴ - الطحاویة مع شرحها، ص ۳۶۰.

^۵ - الوصیة مع شرحها، ص ۳.

^۶ - ابن عبدالبر، التمهید، ۲۴۷/۹، شرح العقیة الطحاویة، ص ۳۹۵.

^۷ - الفقه الاکبر، ص ۳۰۴.

- ۲- امام ابو حنیفه می گوید: (و از هیچ یک از یاران رسول خدا (ص) دوری و بیزاری نمی جوئیم و همگی آنها را دوست می داریم).^۱
- ۳- امام ابو حنیفه می گوید: (جایگاه و مصاحبت یکی از آنها به اندازه یک ساعت با رسول خدا (ص) بهتر از عمل یکی از ماها در طول عمرش است هر چند که عمر زیادی داشته باشد).^۲
- ۴- امام ابو حنیفه می گوید: (و اقرار می کنیم به اینکه برترین این امت بعد از محمد (ص) ابوبکر صدیق سپس عمر فاروق سپس عثمان ذی النورین سپس علی مرتضی است. خداوند از همگی آنان راضی باشد).^۳
- ۵- امام ابو حنیفه می گوید: (برترین مردم بعد از رسول خدا (ص)، ابوبکر سپس عمر سپس عثمان سپس علی است، پس از همگی یاران رسول خدا (ص) دست می کشیم و فقط در مورد آنها به خیر و نیکی صحبت می کنیم).^۴
- (ه) نهی امام ابوحنیفه از علم کلام و جدل:
- ۱- امام ابو حنیفه می گوید: (پیروان هوا و هوس و فرق ضاله در بصره زیاد بودند، و بیست و چند بار با آنها نشستند ام و گاهی یک سال یا بیشتر یا کمتر به گمان اینکه علم کلام از بهترین علوم است با آنها می نشستند).^۵
- ۲- امام ابو حنیفه می گوید: (من در علم کلام مناظره و مباحثه می کردم تا کار به جایی رسیده بود که با انگشت به سوی من اشاره می شد - یعنی مشهور شده بودم - و ما روزی نزدیک حلقه درس حماد بن ابی سلیمان نشستند بودیم که زنی نزد آمد و گفت: مردی کنیزی

^۱ - الفقه الأیسط، ص ۴۰.

^۲ - مکی، مناقب ابی حنیفه، ص ۷۶.

^۳ - الوصیة مع شرحها، ص ۱۴.

^۴ - النور اللامع (ق ۱۱۹ - ب).

^۵ - الکردی، مناقب ابوحنیفه، ص ۱۳۷.

دارد و می‌خواهد آن را بر سنت طلاق دهد، چگونه طلاقش دهد؟ ندانستم در جوابش چه بگویم: به او گفتم از حماد سؤال کند و بعداً پیش من برگردد و جواب حماد را به من بگوید زن رفت و از حماد سؤال کرد و حماد در جواب او گفت: او در حالی که در طهارت از حیض و جماع کردن است، یک طلاق دهد، سپس او را ترک کند تا دو حیض را پشت سر می‌گذارد و وقتی که از حیض دومی غسل کرد، در این هنگام ازدواج دوباره با او برایش حلال است، زن برگشت و جواب حماد را به من گفت: با خود گفتم: نیازی به علم کلام ندارم و کفشهایم را برداشته و در حلقه درس حماد نشستم).^۱

۳- امام ابوحنیفه می‌گوید: (لعنت خدا بر عمرو بن لبید باد که راه علم کلام را در میان مردم گشود، علمی که در آن هیچ نفعی برای مردم نیست).^۲ مردی از ابوحنیفه سؤال کرد و گفت: (در مورد آنچه که مردم درباره پیشامدها، حوادث و اشیاء می‌گویند نظرت چیست؟ ابوحنیفه در جوابش گفت: اینها سخنان فیلسوفان است، بر تو واجب است که از روایات و راه و روش سلف پیروی کنی و از تمام چیزهای نوپیدا دوری گزینی چون همه نوپیداها و بوجود آمده‌ها بدعتند).^۳

۴- حماد بن ابی‌حنیفه می‌گوید: (روزی در حالی که عده‌ای از اهل کلام نزد من بودند و با هم در مسئله‌ای مناظره و مجادله می‌کردیم، پدرم - ابوحنیفه - بر من داخل شد، سر و صدایمان بالا گرفت تا به ناگاه صدای پدرم را در خانه شنیدم و به سویش رفتم، به من گفت: ای حماد چه کسی پیش توست؟ گفتم: فلانی و فلانی و فلانی، و کسانی را که نزد من بودند، نام بردم، پدرم گفت: در مورد چه چیزی بحث می‌کنید؟ گفتم: در مورد فلان مسئله، به من گفت: ای حماد از علم کلام دست بکش و آن را ترک کن - به یاد نداشتم که پدرم دچار اختلال

^۱ - تاریخ بغداد، ۱۳/۳۳۳.

^۲ - الهروی، ذم الکلام، ص ۲۸-۳۱.

^۳ - الهروی، ذم الکلام، ص ۱۹۴.

حواس شده باشد و از جمله کسانی هم نبود که به کاری امر کند، سپس از آن نهی کند - به او گفتم: ای پدرم، آیا تو به من دستور نداده بودی تا دنبال علم کلام بروم، گفت: بله ای فرزندم، و من امروز تو را از آن نهی می‌کنم، گفتم: برای چه، گفت: ای فرزندم! آنهایی که بر سر مسائلی در علم کلام دچار اختلاف می‌شوند، از جمله کسانی‌اند که تو آنها را بر یک سخن و بر یک دین می‌بینی ولی بعداً شیطان بین آنها تخم نفاق می‌پاشد و دشمنی و اختلاف را در میانشان می‌کارد، پس با هم به جنگ و جدال بر می‌خیزید...^۱.

۵- ابوحنیفه به ابویوسف گفت: (تو را بر حذر می‌دارم از اینکه درباره اصول دین با عامه مردم بر اساس علم کلام صحبت کنی، چون آنها قومی هستند که از تو تقلید می‌کنند و تو را به آن مشغول می‌کنند).^۲

اینها مجموعه‌ای از سخنان و اعتقادات ابوحنیفه (رح) در مسائل مربوط به اصول دین و موضع ایشان نسبت به علم کلام و اهل کلام بود.

^۱ - مکی، مناقب أبوحنیفه، ص ۱۸۳-۱۸۴.

^۲ - مکی مناقب أبوحنیفه، ص ۳۷۳.

فصل دوم: عقیده امام مالک بن انس

أ- عقیده امام مالک در مورد توحید:

۱- هروی از طریق شافعی روایت کرده که: از امام مالک در مورد توحید سؤال شد؟ در جواب گفت: (محال است که نسبت به پیامبر (ص) گمان برده شود که ایشان به امتش آداب قضای حاجت کردن آموخته ولی به آنها توحید - یکتاپرستی - را یاد نداده باشد، و توحید همان فرموده پیامبر (ص) است که: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله»^۱ «دستور داده شده ام تا با مردم بجنگم تا می‌گویند به غیر از خداوند هیچ معبودی شایسته پرستش حقیقی نیست» پس آنچه که بوسیله آن مالها و جانها محفوظ می‌ماند حقیقت توحید است)^۲.

۲- امام دارقطنی از ولید بن مسلم روایت می‌کند که: (از مالک، ثوری، اوزاعی، لیث بن سعد در مورد اخبار صفات سؤال کرد، گفتند: چنین اخباری وجود داشته و به آن دستور داده‌اند)^۳.
۳- ابن عبدالبر می‌گوید: (از مالک سؤال شد که آیا خداوند در قیامت دیده می‌شود؟ در جواب گفت: بله، خداوند می‌فرماید: (در این روز صورتهایی شاد و گشاده وجود دارند، که به پروردگارشان نگاه می‌کنند) (قیامه/۲۲-۲۳) و در مورد گروهی دیگر می‌فرماید: (بله، حقیقت است، آنها در چنین روزی از دیدن پروردگارشان بی‌بهره‌اند). (مطففین/۱۵)^۴.

و قاضی عیاض در ترتیب المدارک^۵ از ابن ناصف و أشهب این روایت را آورده که آن دو گفتند: یکی از آنها بر سؤال رفیقش اضافه کرد و گفت: ای اباعبدالله ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ﴾^۶ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ ﴿۲۳﴾ یعنی به خداوند نگاه می‌کنند؟ امام مالک گفت: بله با چشمانشان، اینها - اشاره به

^۱ - بخاری/۱۹۹، مسلم/۳۲۴، نسائی/۲۴۴۳، ابوداود/۲۶۴۰.

^۲ - ذم الکلام (ق - ۲۱۰).

^۳ - الدار قطنی، الصفات، ص ۷۵، الآجری، الشریعة، ص ۳۱۴، البیهقی، الإعتقاد، ص ۱۱۸، ابن عبدالبر، التمهید، (۱۴۹/۷).

^۴ - الإنتقاد، ص ۳۶.

^۵ - (۴۲/۲).

دو چشمش کرد - به او گفتم: عده ای می گویند نمی توان به خداوند نگاه کرد و (ناظره) به معنای منتظر ثواب و پاداش الهی ماندن است. امام مالک گفت: دروغ گفته اند، بلکه می توان به خدا نگاه کرد، آیا سخن موسی (ع) را نشنیده ای که می گوید: ﴿رَبِّ ارِنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ﴾ (اعراف/۱۴۳) (ای پروردگارا خودت را به من نشان بده تا تو را ببینم) موسی دروغ گفت و چیز محالی را از پروردگارش خواست؟ پس خداوند در جوابش گفت: ﴿لَنْ تَرِنِي﴾ (اعراف/۱۴۳) (هرگز مرا نمی بینی) یعنی در دنیا، چون دنیا سرای فنا و نابودی است، و به وسیله آنچه که فانی است، آنچه که باقی می ماند، دیده نمی شود، پس زمانی که به سرای ابدی و ماندگار داخل شدند به وسیله آنچه که ماندگار می ماند به سوی آنچه که ماندگار بوده و خواهد بود نگاه می کنند و خداوند می فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُورُونَ﴾ (مطففین/۱۵) (بله، حقیقت است، آنها در چنین روزی از دیدن پروردگارشان بی بهره اند).

۴- و ابونعیم از جعفر بن عبدالله روایت می کند که گفته: (ما نزد مالک بن انس بودیم که مردی نزد او آمد و گفت: ای اباعبدالله، خداوند بر عرش استواء یافته، استواء چگونه است؟ تا آن زمان مالک از چیزی خشمگین نشده بود ولی از سؤال این شخص خشمگین شد، به زمین نگاه کرد و با چوبی که در دست داشت شروع به زدن بر زمین کرد حتی عرق روی پیشانی اش جمع شد. سپس سرش را بلند کرد و چوب را به کناری انداخت و گفت: استواء واضح و آشکار است و کیفیت آن قابل درک نیست، ایمان به آن واجب است و سؤال در مورد آن بدعت و گمان می کنم تو اهل بدعت هستی و به او دستور داد تا برود و او را بیرون انداختند).^۱

۵- ابونعیم از یحیی بن ربیع روایت کرده که گفته: (نزد مالک بن انس بودم و مردی نزد او آمد و گفت: ای اباعبدالله، در مورد کسی که می گوید: قرآن مخلوق است نظرت چیست؟ امام مالک گفت: ای زندیق - کافر - او را بکشید، آن مرد گفت: ای اباعبدالله من فقط سخنی را که شنیده ام

^۱ - الحلیة (۳۲، ۳۲۶/۶)، الصابونی، عقیده السلف أصحاب الحديث ص ۱۷-۱۸، ابن عبدالبر، التمهید (۱۵۱/۷)، البیهقی، الأسماء و الصفات ص ۴۰۸، ابن حجر، فتح البرای (۴۰۶/۱۳-۴۰۷)، اذهبی، العلو ص ۱۰۳.

باز گفتم: امام مالک گفت: از هیچ کسی چنین سخنی را نشنیده ام، و فقط از تو شنیده ام و این سخن بزرگ و خطرناکی است.^۱

۶- ابن عبدالبر از عبدالله بن نافع روایت کرده که گفته: (مالک بن انس می گفت: هر کس بگوید قرآن مخلوق است، با زدن رنج داده شود و زندانی گردد تا توبه کند).^۲

۷- ابوداود از عبدالله بن نافع روایت کرده که گفته: (امام مالک گفت: خداوند در آسمان است و علمش در همه جاست).^۳

(ب) عقیده امام مالک در مورد قضا و قدر:

۱- ابو نعیم از ابن وهب روایت کرده که: (شنیدم امام مالک به مردی می گفت: دیروز در مورد قدر از من سؤال کردی؟ مرد گفت: بله، مالک گفت: خداوند متعال می گوید: ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًىهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ (سجده/۱۳) (و اگر می خواستیم با زور هدایت هر انسانی را می دادیم، ولی وعده من حقیقت دارد که از انسانها و جنیان (گناهکار) جهنم را پر می کنم) پس بدون شک وعده خداوند محقق خواهد شد).^۴

۲- قاضی عیاض می گوید: (از امام مالک در مورد قدریه سؤال شد که چه کسانی هستند؟ گفت: کسانی که بگویند گناهان مخلوق نیستند، و همچنین دوباره از قدریه سؤال شد؟ گفت: کسانی که می گویند: توانایی به نفسشان بستگی دارد، اگر خواستند اطاعت می کنند و اگر نه نافرمانی می ورزند).^۵

^۱ - الحلیة (۳۲۵/۶)، اللالكائي، شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة (۲۴۹/۱)، قاضی عیاض، ترتیب المدارک (۴۴/۲).

^۲ - الانتقاء ص ۳۵.

^۳ - ابوداود، مسائل الإمام احمد ص ۲۶۳، عبدالله بن احمد، السنة، ص ۱۱، ابن عبدالبر، التمهید، (۱۳۸/۷).

^۴ - الحلیة (۳۲۶/۶).

^۵ - ترتیب المدارک (۴۸/۲)، شرح أصول اعتقاد اهل السنة والجماعة (۷۰۱/۲).

۳- ابن ابی عاصم از سعید بن عبدالجبار روایت کرده که گفته: (شنیدم که مالک بن انس می‌گفت: نظر من در مورد آنها - قدریه - این است که درخواست توبه از آنها شود، اگر توبه کردند که خوب ولی اگر توبه نکردند، کشته شوند).^۱

۴- ابن عبدالبر می‌گوید: (امام مالک فرمودند: هیچ‌کسی از اهل قدر را ندیدم که بی‌عقل، نادان و سبک مغز نباشد).^۲

۵- ابن ابی عاصم از مروان بن محمد طاهری روایت کرده که: (شنیدم از مالک بن انس در مورد ازدواج با مردی قدری سؤال می‌شد؟ در جواب این آیه را خواند: (و لعبد مؤمن خیرٌ من مشرک): (و بنده مومن از شخص مشرک بهتر است) (بقره/۲۲۱).^۳

۶- قاضی عیاض می‌گوید: (امام مالک گفت: شهادت دادن یک شخص قدری که به سوی بدعتش دعوت می‌کند جایز نیست، و همچنین شهادت دادن شخص خارجی - کسانی که بر علیه امام علی شوریدند - و رافضی - کسانی که صحابه را دشنام می‌دهند - جایز نیست).^۴

۷- قاضی عیاض می‌گوید: (از امام مالک در مورد اهل قدر سؤال شد که آیا از سخن گفتن با آنها تکبر و رزیم و به آنها بی‌اعتنا شویم؟ گفت: بله، اگر آن شخص قدری عالم به عقایدش بود. و در روایتی دیگر آمده که امام مالک فرمود: پشت سر قدریها نماز خوانده نمی‌شود و حدیث از آنها قبول نمی‌شود و اگر در شهری بر آنها چیره شدید، آنها را از آن شهر اخراج کنید).^۵

(ج) عقیده امام مالک در مورد ایمان

^۱ - ابن ابی عاصم، السنة (۸۷/۱-۸۸)، ابونعیم، الحلیة (۳۲۶/۶).

^۲ - الانتقاء، ص ۳۴.

^۳ - ابن ابی عاصم، السنة (۸۸/۱)، الحلیة (۳۲۶/۶).

^۴ - ترتیب المدارک (۴۷/۲).

^۵ - ترتیب المدارک (۴۷/۲).

۱- ابن عبدالبر از عبدالرزاق بن همام روایت کرده که: (شنیدم ابن جریج، سفیان ثوری، معمر بن راشد، سفیان بن عیینه و مالک بن انس می‌گویند: ایمان، قول و عمل است، زیاد و کم می‌شود).^۱

۲- و ابونعیم از عبدالله بن نافع روایت کرده که: (مالک بن انس می‌گفت: ایمان، قول و عمل است).^۲

۳- و ابن عبدالبر از أشهب بن عبدالعزیز روایت کرده که: (امام مالک فرمود: مردم رو به بیت المقدس حدود ۱۶ ماه نماز می‌خواندند، سپس دستور داده شد که رو به کعبه نماز بخوانند، خداوند متعال فرمود: (و ما كان الله ليضيع إيمانكم) (بقره/۱۴۳) (و خداوند ایمانتان - نمازهایتان رو به بیت المقدس - را به هدر نمی‌دهد) امام مالک گفت: و من در اینجا به یاد سخن مرجئه افتادم که می‌گویند، نماز جزو ایمان نیست و این سخنی غلط است).^۳

د) عقیده امام مالک در مورد صحابه

۱- ابونعیم از عبدالله عنبری روایت کرده که: (مالک بن انس گفت: هر کس یکی از اصحاب رسول خدا (ص) را کم شمارد و از شأن و منزلت او بکاهد یا در قلبش ذره ای کینه و دشمنی نسبت به آنها وجود داشته باشد، هیچ حقی در مال فیء مسلمانان ندارد، سپس این آیه را خواند: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾﴾ (حشر/۱۰) (و کسانی که به دنبال صحابه آمدند می‌گویند، ای پروردگارا از ما و برادرانمان که قبل از ما ایمان آورده بودند، در گذر و ما و آنها را ببخش، و کینه و دشمنی نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند در دل‌هایمان جای نده، پروردگارا تو مهربان و رحیم هستی) پس هر کسی آنها را کم شمارد و از شأن و جایگاهشان

^۱ - الانتقاء ص ۳۴.

^۲ - الحلیة (۳۲۷/۶).

^۳ - الانتقاء ص ۳۴.

بکاهد و در دلش ذره ای کینه و دشمنی نسبت به آنها وجود داشته باشد، او حقی در مال فیء ندارد.^۱

مترجم:

مال فیء: مالی است که بدون جنگ از کفار گرفته شود، مانند مالی که کفار از ترس مسلمانان به جای گذاشته باشند و جزیه و خراج و اموال اهل ذمه ای که صاحب آن بمیرد و وارثی نداشته باشد.

۲- ابونعیم از مردی از اولاد زبیر روایت کرده که: (ما نزد امام مالک بودیم در مورد مردی که یاران رسول خدا (ص) را کم می شمرد و از شأن و منزلت آنها می کاست، صحبت کردند، امام مالک این آیه را خواند: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرْرَجٍ أَخْرَجَ سَطْرَهُ فَتَازَرَهُ فَاسْتَعْطَفَ فَأَسْتَوَى عَلَى سَوْقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ (فتح/۲۹): (محمد رسول خداست و کسانی که با او هستند در مقابل کافران سخت و استوارند ... و کشاورزان دچار شگفتی و تعجب شوند و تا کافران را به وسیله آنها به خشم آورد) امام مالک گفت: «هر کس در دلش دچار کینه و دشمنی نسبت به یکی از یاران رسول خدا (ص) شود، این آیه شاملش می شود».^۲

۳- قاضی عیاض از اشتهب بن عبدالعزیز روایت کرده که: (ما نزد مالک بودیم، هنگامی که مردی از علویان در مقابلش ایستاد، و آنها به مجلس مالک می آمدند، پس مالک را صدا زد، ای ابا عبدالله، مالک رو به طرف او بر گرداند، و هر کس مالک را صدا می زد، بیشتر از رو برگرداندن با سرش به طرف شخص صدا کننده کاری نمی کرد، **شخص طالبی** به ما گفت: من

^۱ - الحلیة (۳۲۷/۶).

^۲ - الحلیة (۳۲۷/۶).

می‌خواهم تو را به حجت و دلیل بین خود و خدایم قرار دهم، تا زمانی که پیش او رفتم و از من سؤال کرد، به خدا بگویم، مالک چنین به ما گفته:
مالک به او گفت: سؤال کن.

علوی گفت: چه کسی بعد از رسول خدا (ص) بهترین مردم است؟
مالک گفت: ابوبکر، علوی گفت: بعداً چه کسی؟ مالک گفت: عمر، علوی گفت: بعداً چه کسی؟ مالک گفت: خلیفه از روی ظلم کشته شده، عثمان. علوی گفت: قسم به خدا هیچ گاه با تو نخواهم نشست. مالک به او گفت: انتخاب با خودت است.^۱

ه) نهی امام مالک از علم کلام و جدل

۱- ابن عبدالبر مصعب بن عبدالله زبیری روایت کرده که: (مالک بن انس می‌گفت: سخن گفتن بدون علم در مورد دین را سخنی زشت می‌دارم، و اهل سرزمین ما نیز آن را زشت می‌دارند و از آن نهی می‌کنند، مثل سخن گفتن در مورد عقیده جمهور قدریه و امثال آنها، و سخنی را که همراه علم باشد دوست دارند اما سخن گفتن در مورد دین خدا و ذات خداوند عزوجل، سکوت کردن درباره آنها را بیشتر دوست دارم، چون اهل سرزمینمان را دیده‌ام که از سخن گفتن در مورد دین مگر آنکه همراه علم باشد، نهی می‌کردند).^۲

۲- ابونعیم از عبدالله بن نافع روایت کرده که: (شنیدم که مالک می‌گفت: اگر مردی تمام گناهان کبیره به غیر از شریک قرار دادن برای خدا را انجام داده باشد، سپس از این هوا و هوسها و بدعتها - سخن گفتن بدون علم در مورد دین - دست کشد وارد بهشت می‌شود).^۳

^۱ - ترتیب المدارک (۲/۴۴-۴۵).

^۲ - جامع بیان العلم و فضله ص ۴۵.

^۳ - الحلیة (۶/۳۲۵).

۳- هروی از اسحاق بن عیسی روایت کرده که: (مالک گفت: هر کس با علم کلام در طلب دین باشد کافر می‌شود، هر کس با کیمیاگری مشغول بدست آوردن دنیا شد، ورشکست شد، و هر کس دنبال احادیث غریب رفت، دروغگو شد).^۱

۴- خطیب از اسحاق بن عیسی روایت کرده که: (شنیدم، مالک بن انس از مجادله در دین عیجویی می‌کرد و می‌گفت: هر زمان مردی مجادله کننده تر از مردی دیگر پیش ما آمد، سعی بر آن داشت که ما آنچه را - قرآن - جبریل برای پیامبر (ص) آورده رد نمائیم).^۲

۵- هروی از عبدالرحمن بن مهدی روایت کرده که: (پیش مالک رفتم و نزد او مردی بود که از او سؤال می‌کرد، مالک به او گفت: شاید تو از یاران عمرو بن عبید باشی، خداوند عمرو بن عبید را لعنت کند، چون او بود که بدعت کلام را بنیانگذاری کرد، و اگر کلام، علم بود، صحابه و تابعین در مورد آن سخن می‌گفتند، همچنان که در مورد احکام و دستورات دینی سخن گفته‌اند).^۳

۶- هروی از اُشهب بن عبدالعزیز روایت کرده که: (شنیدم که مالک می‌گفت: شما را از بدعت بر حذر می‌دارم، گفته شد: ای ابا عبدالله بدعت چیست؟ گفت: اهل بدعت کسانی‌اند که در مورد اسماء و صفات، کلام، علم و قدرت خداوند بدون کوچکترین علمی سخن می‌گویند، و از چیزی که در مورد آن صحابه و تابعین واقعی آنها سکوت کرده‌اند، ساکت نمی‌شوند).^۴

۱- ابونعیم از امام شافعی روایت کرده که: (مالک بن انس زمانی که بعضی از اهل هوا و هوس پیش او آمدند، گفت: اما من از طرف خداوند و دینم دارای دلیل و برهان هستم، و اما تو در شک هستی پس پیش کسی که در شک قرار دارد برو و با او مجادله و مباحثه کن).^۵

^۱ - ذم الکلام (ق ۱۷۳ - أ).

^۲ - شرف أصحاب الحدیث ص ۵.

^۳ - ذم الکلام (ق ۱۷۳ - ب).

^۴ - ذم الکلام (ق ۱۷۳ - أ).

^۵ - الحلیة (۳۲۴/۶).

۲- ابن عبدالبر از محمد بن احمد بن خويز منداد مصري مالکی روايت کرده که: (مالک فرموده، اجاره دادن کتابهای اهل اهواء و بدعت و پیشگویان به وسیله ستارگان، جایز نیست و کتابی را نیز نام برد و سپس گفت: و کتابهای اهل اهواء و بدعت نزد یاران ما، همان کتابهای اهل کلام از جمله معتزلی ها و امثال آنها می باشند و اجاره آنها فسخ می شود).^۱

و این نگاهی گذرا به موضع عقیدتی امام مالک در مورد توحید، صحابه رسول خدا، ایمان، علم کلام و غیره بود که به آن اشاره ای کردیم.

^۱ - جامع بیان العلم و فضله ص ۴۱۶-۴۱۷.

فصل چهارم: عقیده امام شافعی

أ- عقیده امام شافعی درباره توحید:

۱- بیهقی از ربیع بن سلیمان روایت کرده که: (شافعی گفته: هر کس به خدا یا به یکی از اسماء الهی قسم خورد، سپس قسمش را بشکند کفاره قسم بر او واجب است و هر کس به چیزی غیر از خدا قسم خورد مثل اینکه بگوید: قسم به کعبه یا قسم به پدرم، قسم به جانم، قسم به فلان و فلان ... سپس قسمش را بشکند کفاره ای ندارد، و قسم خوردن به غیر خدا زشت است و بر مبنای این فرموده رسول خدا از آن نهی شده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ نَهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ فَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لَيْسَ كَتَمٌ» (خداوند عزوجل شما را از قسم خوردن به پدرانتان نهی کرده، هر کس قسم می خورد به خدا قسم خورد یا ساکت باشد).^۱

و دلیل این مسئله را شافعی چنین توضیح داده که چون اسماء خداوند مخلوق نیستند پس قسم خوردن به آنها جایز است، و هر کس به آنها قسم خورد سپس قسمش را شکست باید کفاره قسم دهد.^۲

۲- ابن القیم در کتاب (اجتماع الجیوش الاسلامیة) از امام شافعی روایتی را نقل کرده که ایشان فرموده‌اند: (سخن در مورد سنتی که من بر آن هستم و یارانمان - اهل حدیث - را نیز بر آن دیده‌ام (کسانی که آنها را دیده‌ام و از آنها سنت رسول خدا (ص) را گرفته‌ام اشخاصی چون سفیان و مالک و غیر آنها) این است که: شهادت دادن به اینکه هیچ معبودی به غیر از خداوند شایسته پرستش حقیقی نیست و محمد فرستاده خداست و خداوند بر عرش در آسمان قرار دارد، به مخلوقاتش هر گونه بخواهد نزدیک می شود و خداوند هر طور بخواهد به آسمان دنیا پائین می آید).^۳

^۱ - مناقب الشافعی (۴۰۵/۱).

^۲ - ابن ابی حاتم، آداب الشافعی، ص ۱۹۳.

^۳ - اجتماع الجیوش الاسلامیة ص ۱۶۵، اثبات صفة العلومی، ص ۱۲۴.

۳- امام ذهبی از مزنی روایت کرده که: (با خود گفتم: تنها کسی که می تواند شبها و مشکلات مرا در مسئله توحید صحیح از دل و درونم خارج کند، شافعی است. به سویش روانه شدم و او در مسجد مصر بود وقتی در مقابلش زانو زدم گفتم: سؤالی در مورد توحید به خاطرم خطور کرده، دانستم که هیچ کس علم تو را و آنچه را که نزد توست ندارد. شافعی ناراحت شد، سپس گفت: آیا می دانی کجا هستی؟ گفتم: بله، گفت: این جایی است که خداوند فرعون را در آن غرق کرد، آیا به تو ابلاغ شده که پیامبر (ص) دستور داده در این مورد سؤال کنی (منظور سؤال در مورد خداوند)؟ گفتم: نه، گفت: آیا صحابه در مورد آن سؤال کردند؟ گفتم: نه، گفت: آیا می دانی چند ستاره در آسمان است؟ گفتم: نه، گفت: جنس ستاره ای از آنها یا زمان طلوع و غروبش را یا از چه چیزی خلق شده را می دانی؟ گفتم: نه، گفت: پس وقتی چیزی را که تو می بینی و تو را بر خلقتش راهنمایی می کند نمی شناسی، چگونه در مورد علم خالقش صحبت می کنی؟ سپس از من سؤالی از وضو کرد، ندانستم و اشتباه جواب دادم، آن را به چهار شکل دسته بندی کرد، و من هیچ یک از اشکالش را ندانستم. سپس گفت: چیزی که تو در روز ۵ بار به آن نیاز داری - وضو گرفتن - علمش را ترک کرده ای و مکلف به دانستن علم خالق شده ای، زمانی که چیزی در مورد خداوند به خاطرت خطور کرد به این فرموده خداوند برگرد:

﴿وَاللَّهُمَّ إِلَهٌُ وَحْدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿۱۳۳﴾ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ...﴾ (بقره/۱۶۳-۱۶۴)

(و خدای شما، خدای یگانه ای است، هیچ معبودی به غیر از او که بخشاینده و مهربان است شایسته پرستش حقیقی نیست و حقیقتاً در خلقت آسمانها و زمین و ...) و با نگاه به مخلوق بر وجود خالق استدلال کن و خودت را در آنچه که عقلت به آن نمی رسد به سختی و تنگی مینداز).^۱

^۱ - سیر أعلام النبلاء (۳۱/۱۰).

۴- ابن عبدالبر از یونس بن عبدالاعلی روایت کرده که: (شنیدم شافعی را که می‌گفت: زمانی که شنیدی مردی می‌گفت: اسم غیر از مسمای آن و اشیاء غیر از وجود ظاهری آن است، شهادت بده که او کافر است).^۱

۵- امام شافعی در کتاب (الرسالة) می‌گوید: (و الحمد لله... کسی که او آنچنان است که خودش را به آن وصف کرده و بالاتر از آنچه که مخلوقاتش او را به آن وصف می‌کنند قرار دارد).^۲

۶- امام ذهبی در کتاب (السير) از شافعی روایت کرده که: (شافعی فرموده: صفاتی را که قرآن به آنها اشاره کرده و در سنت ذکر شده برای خداوند ثابت می‌دانیم و قبول داریم، و هرگونه تشبیه را از خداوند نفی می‌کنیم همچنان که خودش نیز نفی کرده: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (شوری/۱۱) (چیزی مثل او نیست).^۳

۷- ابن عبدالبر از ربیع بن سلیمان روایت کرده که: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ (مطففین/۱۵) (بله، حقیقتاً آنها در آن روز - قیامت - از دیدن پروردگارشان محروم و بی‌نصیبند)، فرمود: از این آیه دانستیم که دسته‌ای در روز قیامت محروم نمی‌مانند و خداوند را می‌بینند و برای دیدن خداوند به آنها ظلم نمی‌شود).^۴

۸- لالکائی از ربیع بن سلیمان روایت کرده که: (مهمان محمد بن ادريس شافعی بودم که نامه‌ای از صعید - نام محلی است - برایش آورده شد و در آن از شافعی در مورد آیه ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ (المطففین: ۱۵) (هرگز! قطعاً ایشان در آن روز از پروردگارشان محروم و مطرودند) سؤال شده بود، شافعی در جواب گفت: وقتی آنها در آن حالت عذاب و

^۱ - الإلتقاء ص ۷۹، مجموع الفتاوی (۱۸۷/۶).

^۲ - الرسالة ص ۷-۸.

^۳ - السير (۳۴۱/۲۰).

^۴ - الإلتقاء ص ۷۹.

سختی از رؤیت خداوند محرومند این خود دلیلی است بر اینکه انسانها خداوند را در حالت رضایت خداوند از آنها می‌بینند. ربیع گفت: به شافعی گفتم: ای ابو عبدالله این چنین می‌گویی؟ شافعی گفت: بله و به همین منوال خدا را می‌پرستم.^۱

۹- ابن عبدالبر از جارودی روایت کرده که: (نزد شافعی اسم ابراهیم بن اسماعیل بن علیة به میان آمد، شافعی گفت: من با او در همه چیز مخالفم، و درباره لا إله إلا الله مثل او سخن نمی‌گویم، بلکه من می‌گویم، هیچ معبودی به غیر از خدایی که با موسی (ع) از پشت حجاب سخن گفت: شایسته پرستش حقیقی نیست و ابراهیم می‌گوید: هیچ معبودی به غیر از خدایی که سخن را خلق کرد تا موسی (ع) آن را از پشت حجاب بشنود، شایسته پرستش حقیقی نیست).^۲

۱۰- لالکائی از ربیع بن سلیمان روایت کرده که: (شافعی می‌گوید: هر کس بگوید قرآن مخلوق خداوند است، کافر است).^۳

۱۱- بیهقی از ابی محمد زبیری روایت کرده که: (مردی به شافعی گفت: در مورد قرآن به من بگو آیا خالق است؟ شافعی گفت: نه، مرد گفت: آیا مخلوق است؟ شافعی گفت: نه، مرد گفت: مخلوق نیست؟ شافعی گفت: بله، مرد گفت: دلیل بر مخلوق نبودن قرآن چیست؟ شافعی سرش را بلند کرد و گفت: اقرار می‌کنی به اینکه قرآن کلام خداست، مرد گفت: بله، شافعی گفت: خداوند متعال درباره قرآن فرموده: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ﴾ (توبه/۶) (هرگاه یکی از مشرکان بر تو پناه آورد، او را پناه بده، تا سخن خداوند را بشنود) و ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ (نساء/۱۶۴) (و خداوند حقیقتاً با موسی سخن گفت). شافعی گفت: آیا اقرار می‌کنی به اینکه خداوند بوده و کلامش نیز از قدیم بوده؟ یا اینکه خداوند بوده و کلامش نبوده؟ مرد گفت: خداوند بوده و کلامش نیز بوده است. زبیری می‌گوید:

^۱ - شرح اصول اعتقاد أهل السنة و الجماعة (۵۰۶/۲).

^۲ - الانتقاء ص ۷۹، اللسان (۳۵/۱).

^۳ - شرح اصول اعتقاد أهل السنة و الجماعة (۲۵۲/۱).

شافعی تبسمی کرد و گفت: ای کوفیان، حقیقتاً شما با سخن بزرگ و خطرناکی پیش من آمدید، زمانی که اقرار کردید به اینکه خداوند از اول بوده و کلامش بعداً بوجود آمده، پس کلام از کجا نشأت گرفته: کلام خداست یا غیر خداست، یا جدا از خداست، یا نزد خداست؟ زیبری می‌گوید: مرد ساکت شد و از مجلس خارج شد.^۱

۱۲- در قسمتی از اعتقاداتی که به امام شافعی نسبت داده شده - از روایت ابی طالب عشاری - چنین آمده که: (در مورد صفات خداوند عزوجل و آنچه که شایسته است به آن ایمان آورده شود از شافعی سؤال شد، و در جواب گفت: خداوند تبارک و تعالی دارای اسماء و صفاتی است که در کتابش آمده و پیامبرش (ص) امتش را به آن خبر داده، و برای هیچ یک از مخلوقات خداوند در حالی که حجت بر او اقامه شده و قرآن بر آن نازل شده و حدیث پیامبر (ص) در مورد آن نزدش به صحت رسیده جایز نیست که عقیده ای خلاف این داشته باشد، چون اگر بعد از اقامه حجت بر او، مخالف اسماء و صفات خداوند باشد کافر به خداوند عزوجل خواهد بود ولی قبل از اقامه حجت - از حیث خبر - بر او، معذور به جهل است، چون دانستن این موضوع با عقل و تفکر و اندیشیدن و ... ممکن نیست و درک نمی‌شود. و از جمله این اسماء و صفات اخبار خداوند عزوجل مبنی بر اینکه او سمیع است و دارای دو دست می‌باشد ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ (بلکه دو دست خداوند بازند) (مائده/۶۴) و برای او دست راستی وجود دارد ﴿وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾: (و آسمانها با دست راست او درهم پیچیده می‌شوند) (زمر/۶۷) و خداوند دارای صورت است ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾: همه چیز جز صورت خداوند فانی و نابود می‌شود) (قصص/۸۸) و ﴿وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾: و تنها صورت پروردگار با عظمت و ارجمند تو می‌ماند) (الرحمن/۲۷) و خداوند دارای پا است و پیامبر (ص) می‌فرماید: (حتی یضع الرب عزوجل فيها قدمه: تا زمانی که خداوند عزوجل پایش

^۱ - مناقب الشافعی (۴۰۸-۴۰۷/۰۱).

را در جهنم قرار می‌دهد)^۱ و در مورد کسی که در راه خداوند کشته شده پیامبر (ص) می‌فرماید: (لقی الله عزوجل و هو یضحک الیه: در حالی خداوند عزوجل را ملاقات می‌کند که خداوند به او می‌خندد)^۲ و طبق خبر رسول خدا (ص) خداوند هر شب به آسمان دنیا فرود می‌آید و اینکه خداوند یک چشم نیست، زمانی که در مورد دجال از پیامبر (ص) سؤال شد، فرمود: (إنه أعور و إن ربکم لیس بأعور: دجال یک چشم است ولی پروردگارتان یک چشم نیست)^۳ و مؤمنان خداوند را در روز قیامت با چشمانشان خواهند دید، همچنان که ماه شب چهارده را در دنیا می‌بینند. طبق فرموده رسول خدا (ص) خداوند دارای انگشت است: (ما من قلب إلا هو بین أصبعین من أصابع الرحمن عزوجل: هیچ قلبی نیست مگر اینکه بین دو انگشت از انگشتان خداوند بخشنده عزوجل وجود دارد - یعنی خداوند هر گونه بخواهد آن را دگرگون می‌کند -

۴.)

این معانی که خداوند عزوجل خودش را به آنها توصیف کرده و رسولش (ص) نیز در احادیث خداوند را به آنها توصیف کرده حقیقتشان به وسیله عقل و تفکر و اندیشیدن درک نمی‌گردد و هیچ کس هم به دلیل جاهل بودن به آنها تکفیر نمی‌شود مگر بعد از اینکه خبری در این باره به او رسیده باشد. و اگر در این باره خبری بیاید که در فهم و اندیشیدن در مقام مشاهده قرار گیرد، واجب است که شنونده‌ای به حقیقت آن ایمان آورد و آن گونه که آن را از رسول خدا (ص) دیده یا شنیده، بر آن شهادت دهد.

^۱ - بخاری، ۴۸۴۸، مسلم، ۲۸۴۸.

^۲ - بخاری، ۲۸۲۶، مسلم، ۱۸۹۰.

^۳ - بخاری، ۷۱۳۱، مسلم، ۲۹۳۳.

^۴ - احمد، مسند (۱۸۲/۴)، ابن ماجه، ۱۹۹، حاکم، مستدرک (۵۲۵/۱)، الآجری، الشریعة ص ۳۱۷، ابن مسند، الرد علی الجهمیة ص ۸۷.

و این صفات را برای خدا ثابت می‌کنیم و آنها را حق می‌دانیم و هر گونه تشبیهی را در این باره رد می‌کنیم، همچنان که آن را از ذات خداوند رد می‌نمائیم. ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^(۱۱) (هیچ چیزی مانند خداوند نیست و او شنوا و بیناست). (شوری/۱۱).

ب) عقیده امام شافعی در مورد قضا و قدر

۱- بیهقی از ربیع بن سلیمان روایت می‌کند که: (از شافعی در مورد قدر سؤال شد، گفت:

ما شئت كان و إن لم أشأ و ما شئت إن لم تشأ لم يكن

خلقت العباد على ما علمت ففى العلم يجرى الفتى و المسن

على ذا مننت و هذا خذلت و هذا أعنت و ذا لم تعن

فمنهم شقى و منهم سعيد و منهم قبيح و منهم حسن^۱

(هر چه بخواهی - خدا - می‌شود هر چند که من نخواهم و هر چه بخوایم اگر تو نخواهی نمی‌شود).

بندگان را بر آنچه دانستی خلق کردی و در علم ازل، جوان و پیر بودند.

یکی را انعام به نعمت کردی و دیگری را پست و خوار گرداندی، یکی را یاری رساندی و دیگر را محروم کردی.

بعضی از بندگان نگون بخت شدند و بعضی خوشبخت، بعضی زشت گردیدند و بعضی زیبا).

۲- بیهقی در مناقب شافعی آورده که شافعی گفته: (خواست و اراده انسانها به سوی خداوند بر می‌گردد و خواست و اراده ای ندارند مگر آنکه خداوند خالق جهانیان داشته باشد، انسانها خالق اعمالشان نیستند، بلکه خداوندی که خالق انسانهاست، خالق اعمالشان نیز می‌باشد. و قدر - چه خیر و چه شرش - از طرف خداوند عزوجل است، و عذاب قبر، سؤال از اهل قبور،

^۱ - مناقب الشافعی (۴۱۲/۱-۴۱۳)، شرح أصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة (۷۰۲/۲).

مبعوث شدن، حساب روز قیامت، بهشت و جهنم و ... که در احادیث و روایات از آنها بحث شده همگی حقیقت دارند).^۱

۳- لالکائی از مزنی روایت می‌کند که: (شافعی گفت: می‌دانی قدری کیست؟ کسی است که می‌گوید خداوند هیچ چیزی را خلق نکرده تا به آن عمل شود).^۲

۴- بیهقی از شافعی روایت می‌کند که: (قدریه کسانی هستند که رسول الله (ص) در حق آنها می‌فرماید: (هم مجوس هذه الأمة: آنها مجوس امت اسلامی هستند)^۳ کسانی که می‌گویند، خداوند تا زمانی که معصیتی روی ندهد از آن خبر ندارد).^۴

۵- بیهقی از ربیع بن سلیمان از شافعی روایت می‌کند که شافعی خواندن نماز پشت سر شخص قدری را مکروه می‌دانست.^۵

(ج) عقیده امام شافعی در مورد ایمان:

۱- ابن عبدالبر از ربیع نقل می‌کند که: (شنیدم شافعی می‌گفت: ایمان قول و عمل و اعتقاد قلبی می‌باشد، آیا این سخن خداوند را نشنیده‌ای: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ﴾ و خداوند ایمان شما را ضایع نمی‌گرداند) (بقره/۱۴۳) (یعنی خداوند نماز شما را به سوی بیت المقدس ضایع نمی‌گرداند و نماز را ایمان نام نهاده که شامل قول، عمل و اعتقاد است).^۶

۲- بیهقی از ربیع بن سلیمان نقل می‌کند که: (شنیدم شافعی می‌گفت: ایمان قول و عمل است، زیاد می‌شود و ناقص می‌گردد).^۷

^۱ - مناقب الشافعی (۴۱۵/۱).

^۲ - شرح أصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة (۷۰۱/۲).

^۳ - ابوداود، ۴۶۹۱، حاکم، مستدرک (۸۵/۱).

^۴ - مناقب الشافعی (۴۱۳/۱).

^۵ - مناقب الشافعی (۴۱۳/۱).

^۶ - الإنتقاء ص ۸۱.

^۷ - مناقب الشافعی (۳۸۷/۱).

۳- بیهقی از ابو محمد زبیری نقل می‌کند که: (مردی به شافعی گفت: کدام عمل نزد خداوند والاتر است؟ شافعی گفت: آن چیزی که هیچ عملی بدون آن قبول نمی‌شود، مرد گفت: آن چیست؟ شافعی گفت: ایمان به خداوندی که هیچ معبودی به غیر از او نیست، از بلند مرتبه‌ترین اعمال و شریف‌ترین و پر منفعت‌ترین آنها می‌باشد. مرد گفت: آیا ایمان قول و عمل است یا قول بدون عمل؟ شافعی گفت: ایمان عمل کردن برای خداوند و قول بعضی از این عمل است. مرد گفت: این مسئله را برایم توضیح بیشتری بده تا بفهمم، شافعی گفت: ایمان، دارای حالات، درجات و طبقاتی است که بعضی از درجات و طبقاتش تام است و به تام بودن ایمان منتهی می‌شود و بعضی از آنها ناقص است و به نقصان در ایمان منتهی می‌شود. مرد گفت: پس ایمان هیچ‌گاه کامل نمی‌شود چون همواره در حال کاهش و افزایش است؟ شافعی گفت: بله، مرد گفت: چه دلیلی بر این وجود دارد؟ شافعی گفت: خداوند ایمان را براندامهای فرزندان آدم فرض گردانده، و هر عضوی سهمی از ایمان برده است و هیچ عضوی از اعضای او نیست مگر اینکه در قبال ایمان به خود واگذاشته شده - هر عضوی مسؤولیت خاص خود را دارد - و با عضو دیگرش در این باره فرق می‌کند.

از جمله آن اعضاء قلبی است که انسان به وسیله آن درک می‌کند و آگاهی و تفهیم می‌یابد و قلب امیر بدنی است که اعضای آن بدن را نفی نمی‌کند و اعضای بدن فقط به دستور و نظر قلب صدور فعل می‌نمایند.

از جمله آن اعضاء دو چشمی است که انسان به وسیله آن می‌نگرد و دو گوشی است که بدان می‌شنود و دو دستی است که بدان عمل می‌کند و دو پایی است که بدان راه می‌رود و آلت تناسلی است که در جلوش قرار داده شده و زبانی که به آن سخن می‌گوید و سری که صورتش بر آن قرار دارد.

بر قلب غیر آنچه بر زبان فرض شده، واجب گردیده و بر زبان غیر آنچه بر چشمها فرض شده، واجب گردیده و بر دستان غیر آنچه بر پاها فرض شده واجب گردیده و بر آلت تناسلی غیر آنچه بر صورت فرض شده، واجب گردیده است.

و اما خداوند ایمانی را که بر قلب فرض گردانده شامل: اقرار، معرفت، اعتقاد، رضایت و تسلیم شدن به این است که خداوند همان معبودی است که شایسته پرستش حقیقی می‌باشد و هیچ شریکی ندارد و همسر و فرزندی نگزیده است و محمد بنده و فرستاده اوست و اقرار به آنچه که از طرف خداوند از پیامبران و کتابهای آسمانی آمده‌اند ، و این همان ایمانی است که خداوند شکوه مند بر قلب واجب گردانیده و آن همان عمل قلب است: ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا﴾ (نحل/۱۰۶) (به جز آنانکه وادار به اظهار کفر می‌گردند و در همان حال دلهایشان ثابت بر ایمان است. ولی کسانی که سینه خود را برای پذیرش مجدد کفر گشاده می‌دارند).

﴿أَلَا يَذَكِّرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (۲۸) ﴿هَانَ! دلهایمان با یاد خدا آرام می‌گیرند (رعد/۲۸).
﴿مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ﴾ کسانی که به زبان می‌گویند مؤمن هستیم ولی از دل مؤمن نیستند (مائده/۴۱).

﴿وَإِنْ تُبَدُّوْا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوْهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ و اگر آنچه را که در دل دارید آشکار سازید یا پنهان دارید، خداوند شما را طبق آن محاسبه می‌کند (بقره/۲۸۴).
و این همان ایمانی است که خداوند بر قلب فرض گردانده و آن عمل قلب است و رأس ایمان می‌باشد.

و خداوند بر زبان قول و بیان آنچه که قلب بر آن استقرار یافته و به آن معتقد است را فرض گردانده و در این باره می‌فرماید: ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ﴾ (بگوئید ما به خدا ایمان آورده ایم) (بقره/۱۳۶) و ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ (و با مردم به زبان خوش سخن بگوئید) (بقره/۸۳) و

این همان چیزی است که خداوند بر زبان فرض کرده از قول و بیان آنچه در قلب است و آن همان عمل قلب است. و خداوند بر گوش فرض کرده، خودش را از شنیدن آنچه خداوند حرام کرده بر حذر دارد و از آنچه خداوند نهی کرده پنهان دارد ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكُتُبِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِذْكَ إِذَا مَثَلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٤٠﴾﴾ (نساء/ ۱۴۰) (و خداوند در قرآن بر شما نازل کرده که هرگاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن در آیند چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد خواهد آورد.)

سپس خداوند فراموشی را از این قاعده استثناء کرده و می‌فرماید: ﴿وَإِنَّمَا يُنِيسُكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدَ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٦٨﴾﴾ (انعام/ ۶۸) و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، (یعنی با آنها نشستنی) پس از یادآوری دیگر با قوم ستمکار منشین.

﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطُّغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمُ أَهْلُ الْأَلْبَابِ ﴿١٨﴾﴾ (زمر/ ۱۷-۱۸) (پس بشارت ده به آن بندگانم که به سخنان گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند، اینها کسانی‌اند که خداوند آنها را هدایت کرد و آنها از خردمندانند.)

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾﴾ (مؤمنون/ ۱-۴) (به راستی که مؤمنان رستگار شدند، همانان که در نمازشان فروتنند، و آنان که از بیهوده روی گردانند و آنان که زکات می‌پردازند.)

﴿وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ﴾ (و چون لغوی بشنوند از آن روی بر می‌تابند) (قصص/ ۵۵).
 ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴿٧٢﴾﴾ (و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می‌گذرند) (فرقان/ ۷۲).

و این همان چیزی است که خداوند عظیم الشان بر گوش واجب کرده تا خودش را از آنچه که برایش حلال نیست، پاک نگه دارد و آن عمل گوش می‌باشد که از ایمان نشأت می‌گیرد. و بر چشمها واجب کرده که به سوی آنچه خداوند حرام کرده نگاه نکنند و از آنچه خداوند از آن نهی کرده چشم پوشی کنند. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾ (به مؤمنان بگو، دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند). (نور/۳۰).

و شافعی گفت: تمام آیاتی که در قرآن در مورد حفظ آلت تناسلی آمده، منظور حفظ آن از زنا است، به غیر از این آیه که در آن منظور حفظ آلت تناسلی از نظر کردن و دیدن است. و این همان چیزی است که خداوند بر دو چشم واجب کرده تا چشم فرو برده شود و از دیدن حرامها خودداری گردد و این همان عمل چشمهاست که از ایمان نشأت گرفته است.

سپس خداوند در یک آیه در مورد آنچه که بر قلب، گوش و چشم فرض شده، خبر می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ (اسراء/۳۶) (و چیزی که بدان علم نداری دنبال مکن زیرا گوش، چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد).

شافعی گفت: یعنی خداوند بر آلت تناسلی فرض کرده که با عمل به محرمات الهی دچار حرمت شکنی نشود.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ﴾ (و کسانی که پاکدامند (مؤمنان) هستند).
 ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ﴾ (فصلت/۲۲) (و شما از اینکه مبادا گوش و دیدگان و پوستتان بر ضد شما گواهی دهند، گناهانتان را پوشیده نمی‌داشتید).

و منظور از جلود در این آیه، آلت تناسلی و رانها می‌باشد و این همان چیزی است که خداوند بر آلت تناسلی فرض کرده و دستور داده تا از آنچه حرام است بازداشته شود و این عمل آلت تناسلی است.

و بر دستها واجب کرده، که انسان به وسیله آنها آنچه را که خداوند حرام کرده انجام ندهد. بلکه آنچه را که خداوند به آن دستور داده از جمله صدقه دادن، صلّه رحم کردن، جهاد در راه خدا، وضو گرفتن برای نمازها و ... انجام دهد. در این باره خداوند می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون به عزم نماز برخاستید صورت و دستهایتان را تا آرنج بشوئید) (مائده/۶).

﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَخِثِمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَانَ فِإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً﴾ (محمد/۴) پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند برخورد کنید گردن‌ها را بزنید تا چون آنان را از پای در آورید پس اسیران را در بند کنید، سپس یا بر آنان منت نهید و آزادشان کنید و یا فدیّه از ایشان بگیرید و سپس آزادشان کنید).

چون زدن، جنگ، صلّه رحم کردن و صدقه دادن از اعمال دستها هستند. و بر پاهای واجب کرده که انسان به وسیله آنها به سوی آنچه خداوند حرام کرده نرود، خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾ (اسراء/۳۷) (و در روی زمین به نخوت گام بر مدار، چرا که هرگز زمین را نمی‌توانی شکافت و در بلندی به کوهها نمی‌توانی رسید).

و بر صورت فرض کرده که در شب و روز در هنگام نمازها سجده برای خدا ببرد، خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَعِبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

﴿٧٧﴾ (حج/ ٧٧) ای کسانی که ایمان آورده اید رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید باشد که رستگار شوید).

﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ ﴿١٨﴾ (جن/ ١٨) (و مساجد مال خدا هستند، پس هیچ کس را با خدا بخوانید).

منظور از مساجد: آن مکانی است که انسان در هنگام نماز پیشانی اش را بر آن قرار می دهد. امام شافعی گفت: و این همان چیزهایی است که خداوند بر این جوارح فرض گردانده و خداوند طهارت، وضو و نماز را در کتابش ایمان نام نهاده و این نامگذاری زمانی بوده که خداوند صورت پیامبرش (ص) را از نماز به سوی بیت المقدس، چرخاند و دستور داد تا به سوی کعبه نماز بخواند. و این در حالی بود که مسلمانان ۱۶ ماه تمام به سوی بیت المقدس نماز خواندند و گفتند: ای رسول خدا، نمازی که ما به سوی بیت المقدس خواندیم چه می شود و چه حکمی دارد؟ سپس خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ ﴿١٦٣﴾ (بقره/ ١٦٣) (و خدا ایمان شما را ضایع نمی گرداند بی گمان خدا نسبت به مردم بس رؤوف و مهربان است).

در این آیه خداوند نماز را ایمان نام نهاده است. پس هر کس خداوند را ملاقات کند در حالی که بر نمازهایش مواظبت کرده، و اعضای بدنش را از گناه حفظ کرده، و توسط هر یک از اعضای بدنش آنچه را خداوند به آن امر کرده به جا آورده باشد، چنین شخصی با ایمانی کامل و تمام خداوند را ملاقات خواهد کرد و از اهل بهشت خواهد بود.

اما کسی که توسط هر یک از اعضای بدنش آنچه را خداوند به آن امر کرده، به طور عمدی ترک کرده باشد، خداوند را با حالت ایمانی ناقص ملاقات خواهد کرد.

آن مرد گفت: نقصان و اتمام ایمان را شناختم، پس زیاد شدن ایمان از کجا خواهد آمد؟

شافعی گفت: خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿١٢٤﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿١٢٥﴾﴾ (توبه/ ۱۲۴-۱۲۵) (هنگامی که سوره ای نازل می‌شود، کسانی از آنان می‌گویند: این سوره بر ایمان کدامیک از شما افزود؟ و اما مؤمنان بر ایمانشان می‌افزاید و شادمان می‌گردند. و اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری است، پلیدی ای بر پلیدیشان می‌افزاید و در حال کفر می‌میرند).

﴿إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ﴿١٣﴾﴾ (کهف/ ۱۳) (ایشان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان داشتند و ما بر هدایتشان افزودیم).

شافعی گفت: اگر این ایمان کلاً چیز واحدی بود نه نقصانی در آن بود و نه زیادتی، پس هیچ کس در آن فضیلتی نمی‌یافت و انسانها از لحاظ ایمانی هم درجه و یکسان می‌شدند و تفضیلی وجود نداشت. ولی با اتمام ایمان مؤمنین وارد بهشت می‌شوند و با زیاد شدن ایمانشان مؤمنان به همان نسبت در بهشت در درجات مختلفی قرار خواهند گرفت. و با ناقص شدن ایمان، افراط کنندگان وارد جهنم می‌شوند.

شافعی گفت: خداوند شکوهمند و عزتمند، مثل مسابقه دادن بین اسبها در روز شرط بندی و مسابقه، بین بندگانش بر سر کسب ایمان مسابقه برگزار کرده است. سپس انسانها بر حسب سبقتی که به سوی خداوند و ایمان به او می‌گیرند دارای درجاتی خواهند بود و هر انسان مؤمنی بر درجه سبقتش قرار می‌گیرد و هیچ حقی از او ضایع نمی‌شود و هیچ عقب افتاده ای بر سبقت گیرنده ای و هیچ مفضولی بر فاضلی جلو انداخته نمی‌شود. و به همین دلیل است که اول این امت بر آخرش برتری داده شده، و اگر برای کسی که در ایمان سبقت گرفته بر کسی که

از آن به تأخیر افتاده فضلی وجود نداشته باشد، آخر این امت به اول آن ملحق خواهند شد و در ایمان یکسان خواهند بود.^۱

(د) عقیده امام شافعی در مورد صحابه

۱- بیهقی از شافعی روایت کرده که: (خداوند تبارک و تعالی یاران رسول خدا (ص) را در قرآن، تورات و انجیل مورد ستایش قرار داده و فضیلت آنها را بر دیگران بر زبان رسول خدا (ص) بیان کرد، پس خداوند به آنها رحم کرد و به جهت رساندن آنها به بالاترین درجات صدیقین، شهداء و صالحین به آنها شادباش گفت).

آنها سنتهای رسول خدا (ص) را به ما رساندند و رسول خدا (ص) و وحیی را که بر او نازل می شد، دیدند و آنچه را رسول خدا از عام، خاص، عزم و ارشاد مورد نظرش بود، یاد گرفتند. و چیزهایی از سنت را فهمیدند که ما نسبت به آنها ناآگاه هستیم و آنها از همه جهات از علم و اجتهاد گرفته تا پرهیزگاری و تعقل و همچنین درک و شعور علمی و استنباط آن از ما بالاترند. و نظرات آنها نزد ما ستودنی است و از خود و نظراتمان بالاترند. والله اعلم.^۲

۲- بیهقی از ربیع بن سلیمان نقل می کند که: (از شافعی شنیدم پیرامون برتری ابوبکر و عمر و عثمان و علی سخن می گفت).^۳

۳- بیهقی از محمد بن عبدالله بن عبدالحکم نقل می کند که: (از شافعی شنیدم که می فرمود: برترین مردم بعد از رسول خدا (ص) ابوبکر سپس عمر سپس عثمان و بعد علی می باشند).^۴

۴- هروی از یوسف بن یحیی بن بویطی نقل می کند که: (از شافعی پرسیدم آیا می توانم پشت سر رافضی نماز بخوانم؟ گفت: پشت سر رافضی و قدری و مرجئه نماز نخوان. گفتم: آنان را برایم توصیف کن. گفت: هر کس بگوید ایمان فقط قول است او مرجئه است و هر کس بگوید

^۱ - مناقب الشافعی (۳۸۷/۱-۳۹۳).

^۲ - مناقب الشافعی (۴۴۲/۱).

^۳ - مناقب الشافعی (۴۳۲/۱).

^۴ - مناقب الشافعی (۴۳۳/۱).

ابوبکر و عمر (رض) امام نیستند او رافضی است و هر کس بگوید که اراده و مشیت امور به خودمان بر می‌گردد - خالق افعالمان هستیم - او قدری است.^۱

ه) نهی امام شافعی از علم کلام و جدل

۱- هروی از ربیع بن سلیمان نقل می‌کند که: (از شافعی شنیدم که می‌گفت: اگر شخصی کتابهای علمی خود را برای دیگری وصیت کند و در میان آنها کتابهای کلامی باشد. این کتابها در وصیت او داخل نمی‌شود چون علم نیستند).^۲

۲- هروی از حسن زعفرانی نقل می‌کند که: (از شافعی شنیدم می‌گفت: در کلام جز یک بار با کسی مناظره نکردم و نسبت به آن از خداوند طلب مغفرت دارم).^۳

۳- هروی از ربیع بن سلیمان آورده است که: (شافعی فرمود: اگر اراده می‌کردم که برای هر کدام از مخالفین کتاب بزرگی بنویسم این عمل را انجام می‌دادم ولی کلام در شأن من نیست و دوست ندارم چیزی از آن بر من نسبت داده شود).^۴

۴- ابن بطه از ابی ثور نقل می‌کند که: (شافعی به من فرمود: ندیدم کسی لباس کلام بر تن کند و رستگار شود).^۵

۵- هروی از یونس مصری نقل می‌کند که گفت: (شافعی فرمود: اگر خداوند شخص را بدانچه از آن نهی کرده - جز شرک - مورد امتحان قرار دهد برای او بهتر است از اینکه او را به کلام بیازماید).^۶

^۱ - ذم الکلام (ق - ۲۱۵)، الذهبی، السیر (۳۱/۱۰).

^۲ - ذم الکلام (ق - ۲۱۳)، الذهبی، السیر (۳۰/۱۰).

^۳ - ذم الکلام (ق - ۲۱۳)، الذهبی، السیر (۳۰/۱۰).

^۴ - ذم الکلام (ق - ۲۱۵).

^۵ - الإبانة الكبرى، ص ۵۳۵-۵۳۶.

^۶ - ابن ابی حاتم، مناقب الشافعی، ص ۱۸۲.

و این سخنان امام شافعی (رح) بود در خصوص مسائل اصول دین و موضع وی در قبال علم
کلام.

فصل پنجم: عقیده امام احمد بن حنبل

أ- عقیده امام احمد در مورد توحید

- ۱- در طبقات حنابله^۱ آمده که: (از امام احمد در مورد توکل سؤال شد، گفت: از هر گونه درخشش و تابناکی نسبت به خلق نا امید شدن و فقط به درگاه خداوند امیدوار بودن).
- ۲- در کتاب المحنة^۲ تألیف حنبل آمده که امام احمد فرموده‌اند: (پیوسته خداوند عزوجل سخن گفته و می‌گوید، و قرآن کلام خداست و مخلوق نیست، و خداوند به چیزی بیشتر از آنچه که خودش را به آن وصف کرده است، توصیف نمی‌شود).
- ۳- ابن ابی یعلی از ابوبکر مروزی روایت کرده که: (از احمد بن حنبل در مورد احادیثی که در باب صفات خداوند و دیدن خداوند در قیامت و اسراء و معراج و عرش، آمده و جهمیة آنها را رد می‌کنند سؤال شد، امام احمد آن را صحیح دانست و فرمود: امت اسلامی آنها را قبول کرده‌اند و روایات همچنانکه آمده نقل شده است).^۳
- ۴- عبدالله بن احمد در کتاب (السنة) می‌گوید: (امام احمد گفت: کسی که گمان کند خداوند سخن نمی‌گوید، کافر است، و ما این احادیث را همچنانکه آمده‌اند، روایت می‌کنیم).^۴
- ۵- لالکائی از حنبل روایت کرده که از امام احمد در مورد دیدن خداوند در روز قیامت سؤال کرد، و امام احمد در جواب گفت: (احادیثی که در این باره آمده‌اند صحیحند و به آنها ایمان و آنها را قبول داریم و هر چیزی که با سند جید از پیامبر (ص) روایت شده باشد به آن ایمان داریم و آن را قبول می‌کنیم).^۵

۱- (۴۱۶/۱).

۲- ص ۶۸.

۳- طبقات الحنابلة (۵۶/۱).

۴- السنة ص ۷۱.

۵- شرح أصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة (۵۰۷/۲).

۶- ابن جوزی در مناقب، نامه احمد بن حنبل به مسرد را آورده که به او نصیحت کرده: (خداوند را به آنچه که خودش را به آن وصف کرده، توصیف کنید، و آنچه را که خداوند از خودش نفی کرده‌اند از او نفی کنید).^۱

۷- در کتاب (الرد علی الجهمیة) تألیف امام احمد این جمله او موجود است که: (و جهم بن صفوان گمان کرده که هر کس، خداوند را به آنچه که خودش را در قرآن به آن وصف کرده، توصیف کند، کافر است و از جمله تشبیه کنندگان است).^۲

۸- و ابن تیمیه (رح) در کتاب (الدرء) این فرموده امام احمد را آورده: (ما ایمان داریم به اینکه خداوند بر عرش قرار دارد، آن گونه خواسته و می‌خواهد و هیچ حد و صفتی ندارد تا وصف کننده ای آن را درک کند یا شخصی آن را محدود کند، صفات خدا از خدایند و برای خدایند، و او همچنانکه خودش را به آن وصف کرده، چشمها او را درک نمی‌کنند).^۳

۹- ابن ابی یعلی از امام احمد روایت کرده که فرموده: (هر کس گمان کند که خداوند در آخرت دیده نمی‌شود او کافر و تکذیب کننده قرآن است).^۴

۱۰- ابن ابی یعلی از عبدالله بن احمد روایت کرده که: (از پدرم در مورد قومی که می‌گویند: زمانی که خداوند با موسی سخن گفت: با صدا و صوت با او سخن نگفته، سؤال کردم، پدرم - احمد - گفت: خداوند با صدا و صوت با موسی سخن گفت، و این احادیث را همچنانکه آمده‌اند روایت می‌کنیم).^۵

^۱ - مناقب امام احمد ص ۲۲۱.

^۲ - الرد علی الجهمیه ص ۱۰۴.

^۳ - درء تعارض العقل و النقل (۲/۳۰).

^۴ - طبقات الحنابلة (۱/۵۹-۱۴۵).

^۵ - طبقات الحنابلة (۱/۱۸۵).

- ۱- لالکائی از عبدوس بن مالک عطار روایت کرده که: (شنیدم که ابوعبدالله، احمد بن حنبل می‌گفت: «... و قرآن کلام خداست و مخلوق نیست و اگر بگویی قرآن مخلوق نیست از شأن آن نکاسته ای چون کلام خدا جزو اوست، هیچ چیز مخلوقی جزو او نیست»)^۱.
- أ- عقیده امام احمد در مورد قضا و قدر
- ۱- ابن جوزی در مناقب، نامه احمد بن حنبل به مسرد را آورده که به او نصیحت کرده: (و به خیر و شر قدر ایمان بیاورید، و شیرینی و تلخیش از طرف خداوند است)^۲.
- ۲- خلال از ابوبکر مروزی روایت کرده که: (از ابوعبدالله - احمد بن حنبل - سؤال شد که آیا خیر و شر بر بندگان تقدیر شده‌اند؟ و خداوند خیر و شر را خلق کرده؟ گفت: بله، خداوند آنها را تقدیر کرده است)^۳.
- ۳- در کتاب السنة تألیف امام احمد آمده که: (و قدر خیر و شرش، کم و زیادش، ظاهر و باطنش، شیرینی و تلخیش، پسند و ناپسندش، زشت و زیبایش، اول و آخرش، همگی از طرف خداوند است، سرانجامیست که خداوند برای بندگان به آن حکم داده و سرنوشتی است که خداوند آن را مقدر کرده هیچ کس نمی‌تواند از مشیت خداوند عزوجل بیرون رود، و از سرانجامش تجاوز کند)^۴.
- ۴- خلال از محمد بن ابی هارون از ابی حارث روایت کرده که گفته: (شنیدم که ابوعبدالله - احمد بن حنبل - می‌گفت: خداوند عزوجل عبادت و گناه را مقدر کرده و خیر و شر را نیز معین کرده، و برای هر کس که بهشتی بودن تقدیر شده باشد او بهشتی است و برای هر کس جهنمی بودن تقدیر شده باشد او جهنمی است)^۵.

^۱ - شرح أصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة (۱/۱۵۷).

^۲ - مناقب امام احمد ص ۱۶۹-۱۷۲.

^۳ - خلال، السنة (ق- ۸۵).

^۴ - السنة، ص ۶۸.

^۵ - خلال، السنة (ق- ۸۵).

۵- عبدالله بن احمد می‌گوید: (از پدرم شنیدم، هنگامی که علی بن جهم از او در مورد کافر بودن شخص قدری سؤال کرد گفت: «اگر انکار علم کند، یعنی بگوید، خداوند تا زمانی که علم را خلق نکرده، عالم نبوده، پس عالمانه علم خداوند را انکار کند، او کافر است»^۱).

۶- عبدالله بن احمد می‌گوید: (پدرم یک بار دیگر در مورد نماز خواندن پشت سر شخص قدری از او سؤال شد گفت: اگر شخص قدری بر عقیده اش پافشاری کند و مردم را به سوی آن دعوت کند، پشت سرش نماز خوانده نمی‌شود)^۲.

د) عقیده امام احمد در مورد ایمان

۱- ابن ابی یعلی از احمد روایت کرده که گفته: (از بهترین خصلت‌های ایمانی دوست داشتن به خاطر خدا و کینه داشتن به خاطر خداست)^۳.

۲- ابن جوزی از احمد روایت کرده که: (ایمان زیاد و کم می‌شود، همچنانکه در حدیث آمده که: «کامل‌ترین مؤمنان از لحاظ ایمان با اخلاق‌ترین آنهاست»^۴...)^۵.

۳- خلال از سلیمان بن أشعث روایت کرده که گفته: (ابا عبدالله - احمد بن حنبل - گفته: نماز، زکات، حج، صدقه از جمله ایمان است و گناهان از ایمان می‌کاهند)^۶.

۴- عبدالله بن احمد می‌گوید: (از پدرم در مورد مردی که می‌گوید: ایمان قول و عمل است، زیاد و کم می‌شود ولی استثناء قایل شدن در آن درست نیست، سؤال کردم که آیا از مرجئه است؟ گفت: امید دارم که مرجئه نباشد، شنیدم که پدرم می‌گفت: و دلیل بر اینکه استثناء قایل

^۱ - عبدالله بن احمد، السنة ص ۱۱۹.

^۲ - السنة (۳۸۴/۱).

^۳ - طبقات الحنابلة (۲۷۵/۲).

^۴ - احمد، مسند (۲۵۰/۲)، ابوداود، ۴۶۸۲، ترمذی، ۱۱۶۲.

^۵ - مناقب امام احمد، ص ۱۷۳، ص ۱۵۳-۱۶۸.

^۶ - خلال، السنة، (ق-۹۶).

شدن در ایمان درست نیست، فرموده رسول خدا (ص) به اهل قبور است: «...و إنا إن شاء الله بكم لاحقون» «...و اگر خدا بخواهد به زودی به شما ملحق می شویم»^۱ (...).

۵- عبدالله بن احمد می گوید: (شنیدم از پدرم (رح) در مورد ارجاء سؤال شد و گفت: ما می گوئیم: ایمان قول و عمل است، زیاد و کم می شود، اگر شخص زنا کند یا مشروب بنوشد ایمانش کم می شود).^۲

د) عقیده امام احمد در مورد صحابه

۱- در کتاب السنة، امام احمد بن حنبل آمده که: (و از جمله سنتها، یادآوری محاسن همه اصحاب رسول خدا (ص) و خودداری از یادآوری بدیها و اختلافاتی است که بین آنها روی داده، هر کس اصحاب رسول خدا (ص) و یا یکی از آنها را دشنام دهد، مبتدع، رافضی، بد ذات و بد دهان است که خداوند از او هیچ بهانه ای و هیچ فدیة ای را نمی پذیرد، بلکه دوست داشتن صحابه سنت است و دعا برای آنها نزدیکی به خدا حاصل می کند و پیروی از آنها وسیله رسیدن به خدا و تمسک به آثارشان تعالی اخلاقی است). سپس امام احمد گفت: (اصحاب رسول خدا (ص) بعد از خلفای راشدین، بهترین امت هستند و برای هیچ کسی جایز نیست که بدیهای آنها را یادآوری نماید و بر هیچ یک از آنها عیب جویی کند و طعنه زند. پس هر کس چنین کاری کرد، بر حاکم واجب است او را ادب کند و زجر دهد و شایسته نیست که از او در گذرد).^۳

۲- ابن الجوزی نامه احمد را که دارای مطلب زیر بود برای مسدد آورد:

^۱ - مسلم/۹۷۴.

^۲ - عبدالله، السنة (۳۰۷/۱-۳۰۸).

^۳ - عبدالله بن احمد، السنة (۳۰۷/۱).

^۴ - امام احمد، السنة، ص ۷۷-۷۸.

- (... و شهادت دهی بر اینکه ده نفر از اصحاب - ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحة، زبیر، سعد، سعید، عبدالرحمن بن عوف، ابو عبیده بن الجراح - همگی در بهشت قرار دارند، و پیامبر (ص) برای هر کسی شهادت به بهشت داده باشد ما نیز برای او شهادت به بهشت می‌دهیم).^۱
- ۳- عبدالله بن احمد گفت: (از پدرم در مورد اینکه ائمه چه کسانی بودند، سؤال کردم. گفت: ابوبکر سپس عمر سپس عثمان سپس علی).^۲
- ۴- عبدالله بن احمد گفت: (از پدرم در مورد قومی که می‌گفتند: علی خلیفه نیست. سؤال کردم. گفت: این سخن زشت و پستی است).^۳
- ۵- ابن الجوزی از احمد نقل می‌کند که: (هر کس خلافت علی را قبول نکند، از خورش گمراهتر است).^۴
- ۶- ابویعلی از احمد نقل می‌کند که: (هر کس علی بن ابی طالب را خلیفه چهارم نداند با او صحبت نکنید و به او دختر ندهید).^۵
- (ه) نهی امام احمد از علم کلام و جدل
- ۱- ابن بطه از ابوبکر مروزی نقل می‌کند که: (شنیدم از ابو عبدالله که می‌گفت: هر کس مشغول

^۱ - ابن الجوزی، مناقب امام احمد، ص ۱۷۰.

^۲ - السنة، ص ۲۳۵.

^۳ - السنة، ص ۲۳۵.

^۴ - مناقب امام احمد، ص ۱۶۳.

^۵ - طبقات الحنابلة (۴۵/۱).

کلام شود رستگار نمی‌شود، و هر کس مشغول کلام شود، جدا از جهمی شدن نیست).^۱

۲- ابن عبدالبر در جامع بیان العلم از احمد نقل می‌کند که: (کسی که دنبال کلام است هرگز رستگار نمی‌شود و نزدیک است فساد را در قلب کسی ببینی که دنبال کلام است).^۲

۳- هروی از عبدالله بن احمد بن حنبل روایت می‌کند که: (پدرم نامه ای به عبیدالله بن یحیی بن خاقان نوشت و گفت، من از اهل کلام نیستم و هیچ چیزی از کلام را در این نمی‌بینم، مگر آنچه را که در قرآن و یا حدیث رسول الله (ص) است، اما غیر این، کلام در مورد آن شایسته نیست).^۳

۴- ابن الجوزی از موسی بن عبدالله طرسوسی روایت می‌کند که: (شنیدم که احمد بن حنبل می‌گفت: با اهل کلام ننشینید، هر چند از سنت نیز پیروی کنند).^۴

۵- ابن بطه از حارث صایغ نقل می‌کند که: (هر کس کلام را دوست داشته باشد، از قلبش خارج نمی‌شود، و هیچ گاه اهل کلام را نمی‌بینی که رستگار شوند).

۶- ابن بطه از عبیدالله بن حنبل نقل می‌کند که: (پدرم برای من گفت: از ابو عبدالله شنیدم که گفت: بر شما واجب است به سنت و حدیث تمسک جوئید و خداوند توسط آنها به شما نفع می‌رساند، شما را از زیاده روی در گفتار، مجادله و مناظره برحذر می‌دارم چون هر کس کلام را دوست داشته باشد، رستگار نمی‌شود، هر کس کلامی غیر از دین را به وجود آورد، سرانجامش بدعت و گمراهی است، چون کلام به سوی خیر نمی‌خواند و من کلام را دوست ندارم و فرو رفتن و جدل در آن را نمی‌پسندم. بر شما واجب است به احادیث، آثار و فقهی که از آنها بهره می‌گیرید، دست گیرید و مجادله و کلام اهل نفاق و مناظره را ترک کنید، مردم را دیدیم در حالی که این مسائل را نمی‌دانستند و به سوی اهل کلام می‌رفتند و عاقبت کلام ختم

^۱ - الإبانة (۲/۵۳۸).

^۲ - جامع بیان العلم و فضله (۲/۹۵).

^۳ - ذم الکلام (ق-۲۱۶- ب).

^۴ - مناقب امام احمد، ص ۲۰۵.

به خیر نمی‌شود، خداوند ما و شما را از شر فتنه‌ها پناه دهد و ما و شما را از هر هلاکتی سالم نگه دارد.^۱

۷- ابن بطه در کتاب الإبانة از احمد بن حنبل نقل می‌کند که: (اگر کسی را دیدی که کلام را دوست داشت از او بر حذر باش).^۲

این مجموعه ای از اقوال آن بزرگواران - رحمهم الله - در مورد مسائل اصول دین و علم کلام بود.

خاتمه

آنچه در این مجموعه برای ما ظاهر و آشکار شد تطابق و همخوانی اقوال ائمه اربعه و اتفاق آنها بر روی موضوعات مختلف بود زیرا دارای عقیده واحدی بودند و فقط در مسئله ایمان و تعریف آن امام ابوحنیفه با سایرین اختلاف داشت ولی با وجود این گفته شده که امام ابوحنیفه از این اعتقاد برگشته است.

شایسته است که مسلمانان بر روی این عقیده جمع شوند، زیرا آنها را از تفرقه در دین مصون می‌دارد چرا که مستند به کتاب خدا - قرآن - و سنت رسول خدا (ص) است. ولی انسانهای کمی وجود دارند که عقیده این ائمه را درک کنند و آن گونه که شایسته است بفهمند. شایع کرده‌اند که این ائمه مفوضه بوده‌اند - یعنی اسماء و صفات را تحلیل و معنا نکرده‌اند و آنها را به خداوند باز گردانده‌اند - و فقط نصوص را قرائت نموده‌اند و اینگونه جلوه داده‌اند که خداوند این وحی را بیهوده نازل کرده است. ولی این دروغی بیش نیست.

خداوند می‌فرماید:

(کتاب پر خیر و برکتی است و آن را برای تو فرو فرستاده ایم تا درباره آیاتش بیاندیشید و خردمندان پند گیرند) (ص/۲۹).

^۱ - ابن بطه، الإبانة (۲/۵۳۹).

^۲ - ابن بطه، الإبانة (۲/۵۴۰).

(این قرآن فرو فرستاده پروردگار جهانیان است، جبرئیل آن را فرود آورده است، بر قلب تو تا از زمره بیم دهندگان باشی با زبان عربی روشن و آشکاری است) (شعراء/ ۱۹۲-۱۹۵).
(ما آن را به صورت کتاب خواندنی و به زبان عربی فرو فرستادیم تا اینکه شما آن را بفهمید) (یوسف/ ۲).

خداوند متعال، قرآن را برای تدبر در آیاتش و پند گرفتن به وسیله آن نازل نموده، و خبر داده که قرآن را با زبان عربی فصیح نازل کرده تا انسانها در معنا و مفهومش تفکر کنند. سپس وقتی خداوند قرآن را برای تدبر در آیاتش با زبان عربی فصیح نازل کرده، لازم است معنایش برای کسی که به سوی او نازل شده آسان باشد، چون اگر علم به معنایش ممکن نباشد در نتیجه نزول قرآن بیهوده خواهد بود زیرا هیچ فایده ای در کلمات قرآن نخواهد بود و نزد آن قومی که به سویش نازل شده به منزله حروف مهملی خواهد بود که هیچ معنایی ندارند، و این گفته جنایتی علیه عقیده صحابه، تابعین و ائمه بعد از آنها و نسبت دادن آنها به چیزی است که از آن بری می‌باشند.

در حالی که آنها به دلیل نزدیکی به عهد و دوره پیامبر (ص) معانی نصوص وحی را می‌دانند و می‌فهمند، بلکه آنها بر حق ترین مردم به فهم این معانی می‌باشند و آنها به وسیله عباداتی که از مضمون آیات و احادیث فهم کرده بودند، خداوند را بندگی و عبادت می‌کردند. و معتقد بودند که این نصوص حقیقتاً از طرف خداوند نازل شده است. آنها وقتی راه رسیدن به معبودشان را فهمیدند پس چگونه معبودشان را همراه صفات کمالش نمی‌شناسند و معانی نصوصی را که خداوند به وسیله آنها خودش را شناسانده درک نمی‌کنند.

خلاصه: عقیده این ائمه چهارگانه، عقیده صحیحی است که در کتاب و سنت از یک منبع صاف که هیچ شائبه ای - تأویل، تعطیل، تشبیه، تمثیل - در آن وجود ندارد نازل شده، و معطله و مشبهه صفات خداوند را درک نمی‌کنند مگر اینکه به شیوه ای باشد که لایق مخلوقات است

و این برخلاف چیزی است که خداوند بندگانش را بر آن آفریده که نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال شبیه هیچ یک از مخلوقاتش نیست.

از خداوند می‌خواهم که به وسیله این رساله به مسلمین نفع رساند و آنها را بر عقیده ای واحد و راهی مستقیم - عقیده قرآن و سنت و راه محمد (ص) و سنتش - جمع نماید، و خداوند به نیت انسانها آگاه است و او برای ما کافی است و بهترین کارگزاران است.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین
و صلی الله علی نبینا محمد